

شرح اصول شنگانه

﴿ شرح الأصول الستة ﴾

لشيخ الاسلام محمد بن عبد الوهاب رحمه الله



تأليف

فضيلة الشيخ علامه صالح فوزان

مترجم: برهان دانشور

شرح اصول شىكانه

{ شرح كتاب: أصول السنة - شيخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله }

تأليف

فضيلة الشيخ علامه صالح فوزان

مترجم

برهان دانشور

ناشر

كانال تلگرام مكتبة منهاج السنة

(@Mbmenhajs96)



« إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَىٰ »

همانا (ارزش) اعمال (انسان) به نيات انجام آن بستگی دارد

و هر کسی نتیجه چیزی را می بیند که نیت کرده است

فَإِنْ فَقَدَ الْعِلْمُ إِخْلَاصَ النِّيَّةِ؛ انْتَقَلَ مِنْ أَفْضَلِ الطَّاعَاتِ إِلَى أَحْطِّ الْمَخَالَفَاتِ
به راستی چنانچه خلوص نیت در علم (و دانش) از بین رود؛ آن علم از بهترین
عبادات (و فرمانبرداری ها) به بدترین عصیان ها تبدیل می گردد.

کلام شیخ بکر ابو زید در حلیة طالب العلم: ص 9

مقدمه مترجم:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله معز من نصر التوحيد، ومذل من نصر التنديد،
والصلاة والسلام على نبينا الذي وصفته ملائكة السماء بقولها: **وَمُحَمَّدٌ فَرَّقَ بَيْنَ النَّاسِ**

و بعد ..

آری! به راستی محمد -علیه السلام- جداکننده میان حق و باطل است، ایشان از همان ابتدای دعوت به توحید رب العالمین یک تنه در مقابل قومی کافر و بس کینه توز ایستادگی نمودند، ایشان به باور خود ایمان داشت، و به آن دعوت می نمود، و در مسیر دعوت بر سختیها صبر و ایستادگی می ورزید. تاریخ به ثبت رسانیده که او سیل انکار، درشت خوئی، شکنجه، و تهمت و افتراء قومش را با سد عظیمی از ایمان به الله متعال دفع می نمود، غربت و ایستادگی ایشان در مقابل نیرنگ شبانه روزی قریش توسط امام شاطبی در ابتدای کتابش «الاعتصام...» اینگونه بیان شده است:

« و این انکار و عدم پذیرش کفار بدان خاطر بود که پیروی از پیام و حیانی رسول الله آنان را از آنچه بدان خو گرفته بودند خارج میساخت و آنان می بایست این عادات را دور بریزند. به تعبیر دیگر، آن پیام الهی چیزی به همراه داشت که مخالف و معاند با کفر و گمراهی مشرکان بود. حتی مشرکان پافراتر نهاده خواستند با سیاست و نیرنگ، پیامبر را در پندار و گمان (واهی) خود داخل کنند. شاید بین مشرکان و رسول الله همنوایی و موافقتی ایجاد شود، گرچه این موافقت در بعضی وقت ها باشد یا بعضی حالات و یا در چیزهای دیگر، و رسول الله را به آن درجه از یقین برسانند (که در برخی موارد با مشرکان همنوایی نماید) تا بدین وسیله مشرکان بتوانند بر افکار و عقاید گمراه خود ثابت و پایدار بمانند اما رسول الله نپذیرفت جز اینکه بر حقی ناب، خالص، سالم و درست ثبات ورزید و از آن نگهداری و حراست نمود و الله نیز آیات سوره «کافرون» را در همین راستا نازل کرد:

﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ - لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ - وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ - وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴾

بگو: «ای کافران! آنچه را که شما می پرستید من نمی پرستم و شما نیز نمی پرستید آنچه را من می پرستم، همچنین نه من به گونه شما پرستش را انجام می دهم و نه شما به گونه من پرستش را انجام می دهید، آئین خودتان برای خودتان و آئین خودم برای خودم»

پس از این اعلام موضع از جانب رسول الله، مشرکان آتش جنگ و کینه توزی را علیه وی شعله‌ور ساختند و وی را با تیرهای برنده و کارگر هدف گرفتند و جویندگان صلح و آرامش همگی علیه وی بسیج شدند و دوست و حامیانش چون غذایی دردناک به جان وی افتادند و خویشان نزدیکش در دوستی و محبت، با او کاملاً بیگانه شدند؛ کسانی که شایسته بود مهربان‌ترین افراد در مورد پیامبر اکرم باشند به خشن‌ترین و بی رحم‌ترین کسان تبدیل شدند. حال، بنگر! چه غربتی می تواند همسنگ و هم وزن این غربت باشد؟!»

سخنان شاطبی در سه مسئله مهم خلاصه می شود:

(1): غربت پیامبر اکرم اسلام به سبب دعوتش به توحید و نفی باورهای کفار و تسلیم نشدن در برابر آنان شکل گرفت.

(2): سبب دشمنی و عناد مشرکین با نبی اکرم و قبول نکردن لوازم پذیرفته شدن اسلام این بود تا بتوانند بر افکار و عقاید گمراه خود ثابت بمانند. به همین خاطر بعد از مغلوب شدن بسیاری از آنها با داخل شدن در دین اسلام سعی داشتن عقاید فاسد خود را در بین مسلمین رواج دهند، تا توانسته باشد در جبهه ای دیگر به مبارزه با دین الله ادامه دهند، و به آرمان خود که تحریف و سپس از میان رفتن دین الله باشد، جامه عمل بپوشانند، لازم است توجه داشته باشید که تمرکز اساسی این عده از قدیم بر ترویج قبر پرستی و تحریف نصوص و استناد به متشابه و دوری از محکمت بوده است.

(3): استقامت نبی اکرم بر دعوت توحیدی اش و لذت بردن از عبادت پروردگارش با وجود مشکلات - بسیاری که حتی سخن گفتن از آنها سبب آزردن خاطر شدن روح و روان هر انسانی می گردد- از ثمرات همین توحید بود. ابن تیمیه با اسلوب منحصر به فردش این موضوع را با این عبارات شیوا بیان داشته اند:

« وَلَيْسَ لِلْقُلُوبِ سُرُورٌ وَلَا لَذَّةٌ تَامَّةٌ إِلَّا فِي حُبِّهِ اللَّهِ وَالتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ بِمَا يُحِبُّهُ وَلَا تُمَكِّنُ حُبَّتَهُ إِلَّا بِالْإِعْرَاضِ عَنْ كُلِّ مَحْبُوبٍ سِوَاهُ وَهَذَا حَقِيقَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَهِيَ مِلَّةُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَسَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ » مجموع الفتاوى: ج 28 ص 32

برای قلب هیچ خوشی و لذت کاملی وجود ندارد جز در محبت الله و نزدیکی به او به وسیله آنچه که او می پسندد. و محبت الله ممکن نیست مگر با دوری از هرگونه محبوبی جز او سبحانه و تعالی! و این معنای شعار لا اله الا الله و حقیقت ملت ابراهیم خلیل علیه السلام و دیگران از انبیاء و رسل می باشد.

ابن قیم در این باره سخنان زیادی از خود به یادگار گذاشته، از میان سخنانش کلامی به این معنا برگزیدیم که از توحید به عنوان بهترین دفع کننده سختی ها و مصیبت های این دنیا یاد نموده است:

« هَذِهِ سُنَّةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ فَمَا دَفَعَتْ شَدَائِدَ الدُّنْيَا بِمِثْلِ التَّوْحِيدِ وَلِذَلِكَ كَانَ دُعَاءَ الْكَرْبِ بِالتَّوْحِيدِ وَدَعْوَةَ ذِي النُّونِ الَّتِي مَا دَعَا بِهَا مَكْرُوبٌ إِلَّا فَرَّجَ اللَّهُ كَرْبَهُ بِالتَّوْحِيدِ فَلَا يَلْقَى فِي الْكَرْبِ الْعِظَامَ إِلَّا الشَّرْكَ وَلَا يُنْجِي مِنْهَا إِلَّا التَّوْحِيدُ فَهُوَ مَفْرَعُ الْخَلِيقَةِ وَمَلْجَأُهَا وَحَصْنُهَا وَغِيَاثُهَا وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ » الفوائد: ج 1 ص 53

نجات بندگان به سبب توحید از سنت های الله در مورد بندگان است، به راستی مشکلات و سختی های دنیا را چیزی به مانند توحید دفع نمی کند، به همین خاطر دعای مبتلاء به وحشت و اندوه به توحید مرتبط است، و نیز مناجات یونس -علیه السلام- که هیچ اندوهگینی نیست که به آن متوسل شود مگر اینکه الله اجابت کند و مصیبتش را با توحید از بین ببرد، بندگان را چیزی جز شرک و نافرمانی در اندوه عظیم داخل نمی گرداند، و آنان را چیزی جز توحید از آن نجات نمی دهد. به راستی توحید پناه و فریادرس مخلوقات است، و موفقیت و توفیق با الله است.

بعد از شناخت کافی به این مسائل، چنانچه کسی بر این باور باشد که دوران اکنون متحول شده، و در حال حاضر تنها با مدهانه و اخفای حقیقت اسلام و تسامح با مشرکین و اهل بدعت می توان به حیات دنیوی ادامه داد و احکام و عبادات اسلامی را به طریقه صحیح به جا آورد سخت در اشتباه است، زیرا حق و باطل - تا ابد - با هم در تضاد اند و هرگز با یکدیگر جمع نخواهند شد. اهل حق، به خاطر یقینی که دارند، راسخ و استوارند. و اما اهل باطل به خاطر اینکه حق در قلب آنها استقرار نیافته، گمراه و سرگردان اند. بر هر انسان موحد و مومنی الزامیست که رسیدن به حق مطلوبش و رضای الله مهربان هدف او باشد. دست پیدا کردن به این مطلوب و هدف با فهمیدن قرآن و سنت به مراد رسول الله امکان پذیر است، و در این امت کسانی چون سلف صالح وجود ندارند که به حقیقت مراد رسول الله دست یافته باشند، به همین دلیل یادگیری عقیده سلف صالح این امت مهمترین وظیفه مسلمان در این اوضاع و احوال نابسامان است. شگفت آور است که چگونه یک شخص عاقل می تواند از کلام رسول الله در مورد اختلاف و تفرق این امت به هفتاد و سه / 73 فرقه اطلاع پیدا کند، اما برای آموختن دینش از خود سعی و تلاش نشان ندهد؟! این گونه ضعف و کاستی ها به ناآشنایی با عقیده، و میزان اهمیت و اثرگذاری آن بر جامعه مرتبط است، این چگونه اسلام و مسلمان بودن است که کلام رسول الله در مورد غریب شدن این دین به اندازه تلنگری او را به احتیاط و مواظبت از باور و اعمالش سوق نمی دهد؟! همانا در رسول الله و انس به لحظات غربت اولین اش برای متاخرین از مومنین در دوران غربت شان، الگوی زیبایی است.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾

سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر الله برای شما است. برای کسانی که امید به الله داشته، و جویای قیامت باشند، و الله را بسیار یاد کنند.

(احزاب: 21)

﴿ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ ﴾

(ممتحنه: 4)

به راستی که برایتان در ابراهیم و آنانکه با او همراه بودند، سرمشقی نیکوست. چون به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای الله می پرستید بیزاریم، به شما کفر ورزیده ایم و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است تا این که تنها به الله ایمان آورید.

یکی از اسبابی که سبب شده بسیاری نسبت به عقاید سلف صالح این امت ناآگاه باشند، وجود افراد مغرض و بد طینتی است که از آنها به اهل هوی و بدعت یاد می شود، هدف اساسی این دسته در وهله اول از بین بردن علوم به جا مانده از سلف است و در نوبت های بعد به نشر شبهات و اتهامات می پردازند تا بتوانند به وسیله آن مردم را از حق دور کنند، یا سبب شوند یک مسئله ساده آنقدر سخت جلوه دهد تا کسی قادر به فهم آن نباشد، یا از تحقیق و مطالعه در مورد آن کار به جایی نبرند. به این حادثه در سالیان نه چندان دور توجه نمایید. شیخ عبد الرحمن الوکیل در مقدمه اش بر کتاب « تنبیه الغبی، إلی تکفیر ابن عربی » می نویسد:

« شیخ گرامی محمد نصیف می گوید: من محمد نصیف بن حسین از سیاحت کننده ترک زبان ولی هاشم هنگام بازگشت او از حج در سال 1355 هجری در مورد علت فقدان و در دسترس نبودن ردد اهل علم بر ابن عربی و هم مذهبانش از حلولی ها سوال پرسیدم. او به من گفت: سید عبدالقادر جزائری امیر آن وقت سعی و تلاش زیادی برای خرید این کتب و جمع آوری آنها نزد خود می کرد، و بعد از مطالعه آنها را به آتش می کشید، سپس کتابی در چهار جلد به اسلوب و طریقه ابن عربی تالیف کرد و آن را مجاناً در مصر و نقاط دیگر توزیع می نمود. »

پس طبق آنچه گفته شد در وهله اول گزینه مد نظر اهل بدعت پنهان نگاه داشتن علوم سلف صالح از آیندگان است، این واقعه از سعی و تلاش اهل بدعت برای از بین بردن علوم ناب شما اهل سنت حکایت می کرد، سوالی مطرح می شود که چگونه

بسیاری از این کتاب ها الان وجود دارند؟ باید گفت: در سوی دیگر جبهه نبرد مسلمین حق گرا به نسخ کتب و توزیع آن میان افراد مورد اعتماد مشغول بودند، چنانکه در همین ایامی که امیر عبدالقادر به آتش کشیدن کتب اهل سنت مشغول بود، شیخ طاهر جزائری از بزرگان علمای سوریه به نسخه برداری از کتب شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردانش و نگاه داری و نشرشان اهتمام می نمود، تا بدین شکل نسل بعد - همچون خود این بزرگواران- توانسته باشند از ذخایر علوم سلف صالح استفاده کنند. سوال دیگری به ذهن خطور می کند و آن اینکه چرا امثال عبدالقادر آثار ابن تیمیه را از بین می بردند؟ در جواب باید گفت: چون ابن تیمیه دانا، در نقل امین و به اسالیب اهل بدعت خبیر بود. ابن تیمیه در کشف صفات این عده می گوید:

« فَلَا نَحْدُ قَطُّ مُبْتَدِعًا إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ كِتَابَ النُّصُوصِ الَّتِي تُخَالِفُهُ وَيُبْغِضُهَا وَيُبْغِضُ إِظْهَارَهَا وَرَوَايَتَهَا وَالتَّحَدُّثَ بِهَا وَيُبْغِضُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ » « مجموع الفتاوى: ج 20 ص 161

هرگز مبتدعی پیدا نمی کنی مگر اینکه او دوست دارد پنهان کند نصوصی را که با رای او مخالفند، و او به این نصوص بغض دارد و از اظهار و آشکار کردن و سخن گفتن به آنها نیز متنفر است، و بغض و کینه افرادی را در دل دارد که این نصوص را منتشر می کنند.

بر خلاف میل عبدالقادر و افرادی چون او، نصایح و علوم ابن تیمیه از زندان دمشق به رسانه های ارتباط جمعی قرن 21 راه پیدا کرده، و هنوز خبری از کتاب 4 جلدی او نیست.

﴿ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴾ (اسرا: 81)

و بگو: حق آمد و باطل از میان رفت و نابود گشت، بی گمان باطل همیشه از میان رفتنی و نابود شدنی است.

اساسی ترین سبب این رویکرد اهل بدعت ترویج جهل میان مردم است، هدف آنها از بکارگیری چنین شیوه ای این است که مردم را چون بردگان تربیت و تعلیم دهند، تا اینکه آنها تا ابد محتاج یک طبقه خاص باشند.

جهل به دین الله آثار مخربی بر عقاید مردم و نحوه زیست شان خواهد گذاشت، انتشار شرک و بدعات از بنیادی ترین ثمرات آن خواهند بود. تنها گزینه و راه حل

مناسب برای مقابله با این بیماری واگیر دار آموزش و انتشار علم پاک در جامعه مبتلاء است، به این شکل از انتشار جهل پیشگیری و به از بین بردن آثار باقیمانده آن کمک شایان خواهد شد.

امام ابن قیم -رحمه الله- جهل را به درختی با ثمرات زشت و قبیح تشبیه نموده اند که سبب فساد و تباهی در جهان می گردد، ایشان می گویند: « درخت جهل، تمامی ثمره اش زشت و قبیح است. از قبیل: کفر، فساد، شرک، ظلم، نافرمانی، فحش، حسادت، بخیل بودن، فریب دادن بندگان الله، ریا کاری، نفاق، دروغ، خلاف وعد نمودن، جواب خوبی را با بدی دادن، انجام منکرات و ترک نصیحت، دوست داشتن غیر الله و غیره، به گوش باشید که همه فساد موجود در عالم از ابتداء تا آخر الزمان سبب آن مخالفت نمودن با فرامین رسول الله -صلی الله علیه و اله و سلم- است. »

یکی از وسائل نشر علم ترجمه و بازگردانی متون صحیح و پایه به لغات دیگر است. واضح است که الله متعال کلامش را به زبان عربی نازل فرموده و رسولش با زبان عربی به بیان آن پرداخته، و دانشمندان قرن ها به این زبان سخن گفته و تالیف نموده اند، و بر همین منوال تا این زمان ادامه دارد و خواهد داشت. به همین علت یادگیری زبان عربی برای یک مسلمان از اهمیت بسزائی برخوردار است، علماء و اندیشمندان جهت ترغیب به یادگیری زبان عربی نصایح فراوانی از خود به جا گذاشته اند، در اینجا سخنی از ابن تیمیه نقل خواهیم نمود که تاثیر بسزائی بر نگارنده داشته است:

« اعلم أنّ اعتیاد اللغة یؤثر فی العقلِ والخلقِ والدينِ تأثیراً قویاً بیّنًا، ویؤثر أيضاً فی مشابهة صدرِ هذه الأمة من الصحابة والتابعین، ومشاہبهم تزیّد العقل والدين والخلق، وأيضاً فإنّ نفس اللغة العربیة من الدين، ومعرفتها فرض واجب، فإنّ فهم الكتاب والسنة فرض، ولا یفهم إلا بفهم اللغة العربیة، وما لا یتّم الواجب إلا به فهو واجب »

بدان که خوی گرفتن بر استفاده و تکلم به یک زبان در عقل و اخلاق و دین آدمی تاثیر واضح و قوی خواهد گذاشت، همچنین اثر دیگر آن مشابعت اقوام با اولین این امت از صحابه و تابعین می باشد، که شباهت با آنان بر خوبیهای عقل و دین و اخلاق می افزاید، و همچنین بی شک زبان عربی از دین ماست و شناخت و آموختن آن واجب است، چون فهمیدن کتاب الله

و سنت رسول الله -صلى الله عليه وآله وسلم- واجب است، و آنها یاد گرفته نمی شوند مگر با آموختن زبان عربی، و چیزی که مقدمه ی تکمیل و اتمام واجب باشد آن هم واجب است. به سبب عواملی چند زبان عربی در جامعه اکنون - ما فارسی زبانان- غریب گشته، و مراجعه به متون بنیادی برای بسیاری از مردمان امکان پذیر نیست، پس تصمیم بر آن گرفتیم که تعدادی از متون مورد نیاز جهت اصلاح بعضی از باورهای نادرست منتشر شده در جامعه را ترجمه نماییم، به اینصورت عزیزان موحد بیشتری می توانند از این متون مفید و ارزشمند استفاده لازم را ببرند.

رساله پیش رو بازگردانی یکی از آثار دکتر صالح فوزان، -یکی از برجسته ترین دانشمندان حال حاضر عالم اسلامی- از زبان عربی به فارسی است، محتوای این اثر مجموعه ای از توضیحات و تعلیقات بر متن «الأصول الستة» می باشد، متنی که به مصلح شهیر قرن دوازده /12 هجری؛ امام محمد بن عبدالوهاب تعلق دارد.

این متن اکنون در مجموعه آثار امام محمد بن عبدالوهاب ضمن «مجموعه رسائل فی التوحید و الایمان» تحت رساله دوازدهم / 12 در صفحات (393 تا 397) با عنوان مذکور به همراه تصحیح محققانه استاد گرانقدر شیخ اسماعیل انصاری - رحمه الله - مندرج شده است.

این رساله مورد عنایت بسیاری از اهل علم و طلاب دانش قرار گرفته و شروح نسبتاً زیادی بر آن وجود دارد، شیخ محمد بن عبدالعزیز الشایع در کتاب خود «دلیل المكتبة العقديّة: ص 24» اسامی بعضی از این شروح را چنین ذکر نموده است:

1: تنبيه ذوي العقول السليمة إلى فوائد مستنبطة من الستة الأصول العظيمة

تالیف: شیخ عبید الجابری

2: سلم الوصول إلى بيان الستة أصول

تالیف: شیخ زید بن محمد المدخلی

3: شرح الأصول الستة - ضمن مجموع «التعليقات البهية على الرسائل العقدية»

تأليف: شيخ أحمد بن يحيى النجمي

4: شرح الأصول الستة - ضمن سلسلة شرح الرسائل

تأليف: شيخ صالح الفوزان

مبنای تحقیق دکتر شایع بر اساس شروحي است که چاپ و در مکاتب توزیع شده اند، به همین دلیل از شروح صوتی و تفریغ شده چیزی ذکر نمودند، البته یک شرح ارزشمند در تحقیق دکتر جا افتاده، شرح امام ابن عثیمین که در انتهای شرحشان بر « کشف الشبهات » (صفحات 141 تا 187) درج شده و توسط « دارالثریا » به چاپ رسیده است. همچنین این شرح به همراه « اصول الثلاثة » توسط « دار نور الدین » با تحقیق ابو عبدالله محمد بن مرعی به چاپ رسیده و در مکاتب موجود است.

بنده در اینجا تعدادی از شروح صوتی را ذکر می کنم، تا مزید بر فایده قرار گیرد:

- 1: شرح شیخ محمد أمان الجامی بعنوان « الأملی الجامیه علی رسالة الأصول الستة »
- 2: شرح شیخ علی بن ناصر الفقیهی در 6 نوار صوتی + تفریغ
- 3: شرح شیخ عبد السلام البرجس در 5 نوار صوتی + تفریغ... و موقتاً ضمن مجموعه آثار شیخ توسط « دار الصمیعی » به طبع رسیده است.
- 4: شرح شیخ محمد بن عبدالوهاب العقیل در 3 نوار صوتی
- 5: شرح شیخ محمد بن هادی المدخلی در 6 نوار صوتی + تفریغ
- 6: شرح شیخ صالح السحیمی در 6 نوار صوتی + تفریغ
- 7: شرح شیخ فلاح بن إسماعیل مندکار در 9 نوار صوتی
- 8: شرح شیخ عبد الرزاق البدر در 6 نوار صوتی و سال (1434) در 1 نوار صوتی
- 9: شرح شیخ محمد سعید رسلان در 6 نوار صوتی + تصویری
- 10: شرح شیخ أسامة العتیبی در 5 نوار صوتی

- 11: شرح شيخ عبد الرحمن العدني در 5 نوار صوتی
 - 12: شرح شيخ محمد بن رمان الهاجري در 5 نوار صوتی
 - 13: شرح شيخ محمد غالب العمري در 3 نوار صوتی
 - 14: شرح شيخ عبدالله بن محمد النجمي در 3 نوار صوتی
 - 15: شرح شيخ عبدالله البخاري در 5 نوار صوتی (ناتمام).
 - 16: شرح شيخ عبد الله بن عبدالرحمن الشثري (در 6 نوار صوتی + تفریغ) از بهترین شروح موجود بر این رساله است.
 - 17: شرح شيخ خالد محمد عثمان بعنوان «نقض أصول الاحزاب بقدره الملك الغلاب بشرح الأصول الستة» تفریغ شده و تا الان اطلاعی از تعداد نوار صوتی آن در دسترس نیست.
 - 18: شرح شيخ تامر فتوح در 6 نوار صوتی + تصویری
 - 19: شرح شيخ صالح العبود در 11 نوار صوتی + تفریغ
 - 20: شرح شيخ ماهر بن ظافر القحطاني در 8 نوار صوتی
 - 21: شرح شيخ أبي العباس محمد رحيل در 3 نوار صوتی
 - 22: شرح شيخ عبد الله العبيلان .. تفریغ شده و از تعداد نوار صوتی آن اطلاعی ندارم.
 - 23: شرح شيخ عبداللطيف كردی در 6 نوار تصویری
 - 24: شرح شيخ على الحدادی در یک نوار به عنوان «أضواء على الأصول الستة»
 - 25: شرح شيخ مجدي بن ميلود حفالة در 7 نوار صوتی
 - 26: شرح شيخ حمد الهاجري در 2 نوار صوتی
 - 27: شرح شيخ عمر الزبيدي در 4 نوار صوتی
- شروح دیگری نیز بر این رساله صورت گرفته که از افرادی چون:

فتح القدسی «در 11 نوار صوتی»، محمد بن خدۀ جزائری «در 8 نوار صوتی»، عبدالحمید جهنی «در 6 نوار صوتی»، حسن بن عبدالستیر النعمانی «در 5 نوار صوتی»، حاتم الاثری «در 18 نوار صوتی»، هشام البیلی در سه دوره به ترتیب «سال 2012 ابتدا در 1 نوار و سپس در 4 نوار صوتی» و «سال 2013 در نوار صوتی»، سامح ابو یحیی «در 2 نوار صوتی»، محمد بن فهد الفریح «در 2 نوار صوتی»، عبد الرحمن الحجی «در 1 نوار صوتی»، عبد الحمید العقرة «در 7 نوار صوتی»، خالد مصلح «در 6 نوار صوتی + تفریح»، عبدالعزیز الریس «1 نوار صوتی + تفریح». نیز شرحی از عید بن سعد شریفی در 70 صفحه توسط مکتبه «تسجیلات الغرباء الاثریة» در سال 1427 به چاپ رسیده است.

به عنوان تنبیه تذکر داده باشم که بنده به استماع این شروح اخیر توصیه نمی کنم و از آنها صرفاً جهت اطلاع یاد شده، و در آنچه ابتدا نقل شد (1 تا 27) ان شاء الله کفایت و برکت خواهد بود، و نکته بعدی اینکه از شروح بالا ترجمه سه/3 شرح امام ابن عثیمین، و شیخ محمد امان جامی، و شیخ عبدالسلام برجس نیز توسط بنده به اتمام رسیده است، امیدوارم الله - سبحانه و تعالی - توفیق مزید عطا کند.

وماكنت أهلاً للذي قد كتبتہ وإنی لفی خوف من الله نادم
ولكننی أرجو من الله عفوه وإنی لأهل العلم لاشك خادم

و خاتمه سخنانم را نصیحتی از حافظ الذهبی - رحمه الله - قرار خواهم داد، تا باذن الله این پند نیکو از این عالم بزرگوار برای همه ما سودمند قرار گیرد، ایشان بعد از نقد کتاب «احیاء العلوم» غزالی - رحمه الله - می نویسد:

« تَدْرِی مَا الْعِلْمُ النَّافِعُ؟ هُوَ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ، وَفَسَّرَهُ الرَّسُولُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَوْلًا وَفِعْلًا، وَلَمْ يَأْتِ مَهْيَ عَنَّهُ، قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: (مَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي، فَلَيْسَ مِنِّي)، فَعَلَيْكَ يَا أَحِيَّ بَتَدْبُرِ كِتَابِ اللَّهِ، وَبِإِدْمَانِ النَّظَرِ فِي (الصَّحِيحَيْنِ) وَ (سُنَنِ النَّسَائِيِّ)، وَ (رِيَاضِ النَّوَاوِيِّ) وَأَذْكَارِهِ، تُفْلِحُ وَتُنَجِحُ، وَإِيَّاكَ وَآرَاءَ عِبَادِ الْفَلَاسِفَةِ، وَوِظَائِفِ أَهْلِ الرِّيَاضَاتِ، وَجُوعِ الرَّهْبَانِ، وَخِطَابِ طَيْشِ رُؤُوسِ أَصْحَابِ الْخُلُوتِ، فُكِّلُ الْخَيْرِ فِي مُتَابَعَةِ الْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ...»

سير أعلام النبلاء، ج 19 ص 340 و تذكره الحفاظ ج 2 ص 86 (548)

آیا می دانید علم نافع چیست؟ علميست که در قرآن نازل شده و رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم آن را با سخنان و رفتارش تفسیر و بیان نموده است و هیچ گونه تحذیری بعد از آن وجود ندارد، ایشان علیه الصلاة والسلام گفته اند: « هر کس از سنت من روی گردانی کند، از من نیست »، پس برادرم بر تو الزامی باشد که در قرآن کلام الله تدبر و تحقیق کنی، همچنین کتبی چون «صحیحین»، «نسائی»، «ریاض صالحین نووی» و کتاب اذکارش را به کرات مطالعه کنی و به آنها در طول زندگی ات مانوس شوی در این صورت سعادت مند و کامیاب خواهی شد، و بر حذر باش از نظرات فلاسفه و اهل ریاضیات، منش صوفیان و سخنان سبکسر و بی عقل شان، به راستی همه گونه خیری در اتباع از دین حنیف و آسان اسلام است...»

و من الله التوفيق و عليه التكلان ... برهان

چهارشنبه - ۲۹ مرداد ۱۳۹۳

الأربعاء - ۲۳ شوال ۱۴۳۵

قَالَ الْمُؤَلَّفُ شَيْخُ الْإِسْلَامِ:

مِنْ أَعْجَبِ الْعُجَابِ وَأَكْبَرِ الْآيَاتِ الدَّالَّةِ عَلَى قُدْرَةِ الْمَلِكِ الْغَلَابِ؛ سِتَّةُ أَصُولٍ بَيْنَهَا اللَّهُ تَعَالَى بَيَانًا وَاضِحًا لِلْعَوَامِّ فَوْقَ مَا يَظُنُّ الظَّالِمُونَ، ثُمَّ بَعْدَ هَذَا غَلَطَ فِيهَا كَثِيرٌ مِنْ أَذْكَيَاءِ الْعَالَمِ وَعُقَلَاءِ بَنِي آدَمَ إِلَّا أَقَلَّ الْقَلِيلِ.

از عجیب ترین عجایب و بزرگترین آیات دال بر قدرت پادشاه بسیار مقتدر؛ شش اصل است که الله متعال آنها را برای مردم (عادی) چنان واضح بیان نموده که جای هیچ ظن و گمانی از جانب افراد بدگمان بر آنها وارد نیست، با این وجود بسیاری از زیرکان عالم، و دانایان بنی آدم در آن دچار اشتباه شدند، مگر افراد بسیار اندکی که به شکل صحیح به آن ایمان دارند.

شرح: بدون شک الله -سبحانه و تعالی- قرآن را بدین جهت نازل فرموده تا آشکار کننده همه چیز باشد، و رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم- معانی و حکمت های آیات قرآن را با بیان درست و راستش بیشتر توضیح داده اند، و بزرگترین مسئله ای که الله و رسولش آن را در قرآن با صراحت بیان داشته اند مسئله توحید و ضد آن شرک است؛ زیرا توحید اساس اسلام و دین است که سایر اعمال بر روی آن بنا می شوند، و شرک این اساس را از بین می برد و آن را به فساد می کشاند، به نحوی که اثری از آن به جا نمی ماند؛ این دو مسئله از امور متضاد و متناقض هم هستند که به هیچ صورتی با یکدیگر جمع نخواهند شد، به همین علت الله -سبحانه و تعالی- این اصل را در تمام قرآن متذکر شده و آن را با بیانی واضح مطرح فرموده اند، به صورتیکه سوره ای از سوره قرآن نیست مگر اینکه در آن از توحید و شرک سخن به میان آمده است. و مردم نیز این قرآن را به کثرت تلاوت می کنند، اما با این حال اندک هستند آنهایی که به این بیان مبین انتباه و توجه نمایند، به این دلیل بسیاری از مردم را با وجود تلاوت مستمرشان از قرآن می بینید که در شرک واقع می گردند و سبب فساد و تباهی توحید (باطن و ظاهرشان) می شوند. با وجودی که این مسئله در قرآن و سنت رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم- به طور واضح بیان شده است!

این معضل سبب و علت دارد و آن این است که این نوع مردمان به دنبال منافع خویش هستند و نیز به دنبال آنچه که پدران و مشایخ شان بر آن بودند می روند، اصل در نزد این عده آن است که در اختیار پدران و مشایخ و اهل منطقه آنها باشد، به این نمی اندیشند که روزی از روزها در این قرآن و آیاتش تامل و تدبر کنند و آنچه مردم بر آن هستند را با آیات کلام الله مقایسه نمایند که آیا این حرف یا عمل شان صحیح است یا اشتباه؟ متأسفانه آنها تقلید کورکورانه از پدران و اجدادشان را انتخاب کرده اند، و این باور که قرآن برای برکت و حصول اجر و پاداش خوانده و تلاوت می شود ذهنشان را مشغول و مملوء نموده، و به این فکر نمی کنند که هدف اصلی از تلاوت کلام الله تدبر در آن و سپس عمل نمودن به مقتضی و فرامینش می باشد. افراد کمی از مردم هستند که با این دید قرآن را تلاوت می کنند، بلکه بیشتر به غرض تبرکِ تلاوت آن یا لذت بردن از اصوات و آواز قاریان یا تلاوت بر مریض شان به آن توجه می کنند. اما اینکه قرآن برای عمل به محتوایش خوانده شود، یا به قصد تدبر و آشکار شدن معانی اش، و یا جهت مقایسه سخنان مردم با قرآن، متأسفانه دیده نمی شود، مگر در نزد افراد اندکی از مردم، نمی گوئیم؛ اصلاً وجود ندارد، بلکه قصدمان این است که اینگونه افراد بسیار اندک هستند، به همین سبب مشاهده می کنید که قرآن و محتوایش با اعمال مردم ناسازگار است، هیچ شباهتی با هم ندارند، و هیچ گونه اقدامی جهت تغییر این وضعیت از سوی آنها دیده نمی شود، و نیز به آن فکر نمی کنند، و بدتر از این اگر تجدید کننده، یا دعوتگری به سوی الله قصد تغییر این وضعیت - که آنها بدان مبتلاء هستند - را داشته باشد، بر علیه او اقدام می کنند، به گمراهی و ضلال متهم اش می نمایند، و او به خروج از دین الله متهم می شود و اینکه با دین جدیدی آماده است و نیز اتهامات فراوان دیگر... همانگونه که برای این شیخ (مولف رساله) نفس این قضیه رخ داد، هنگامی که سعی و تلاش نمود تا مردم را به سوی قرآن و آنچه قرآن بر آن دلالت دارد دعوت و رهنمود کند، و نیز هنگامیکه قصد تغییر عادات و تقلید باطلی را نمود که آنها بدان مبتلاء بودند، این مردمان در مقابل اش ایستادند، مبتدع اش خواندند، فاسق اش خطاب کردند، و کار به تکفیر او رسید و

کافر خطابش نمودند، و اتهامات فراوان دیگر! اما در حقیقت این عملکردشان به ایشان ضرر و زیان نرسانید و نوع رفتار چیز غریب و جدیدی هم نیست، زیرا به راستی در مورد انبیاء سخن هایی گفته شده که از این سخنان یاد شده به مراتب بدتر و سنگین تر بوده است، هنگامی که آنان قصد تغییر وضعیت امت هایی را داشتند که به عبادت غیر الله مبتلاء بودند، چنین اتهاماتی به انبیاء وارد شد. دعوت گران و علماء که جای خودشان را دارند؟!

با این حال اتهام دعوتگران و علماء به چنین و چنان جای تعجب ندارد، و این نوع رفتار از جانب مخالفانشان غریب و جدید نیست، و این اتهامات هرگز از اجر و پاداش عالم و دعوتگر نمی کاهد بلکه بر حسنات او در نزد الله - سبحانه و تعالی- می افزاید.

به یقین نقصان مورد توجه کسانی است که اینگونه اتهامات را ابتدا بر زبان آوردند، و آنانی که این سخنان را بر سر زبان ها منتشر نمودند، و نیز کسانی که این اتهامات را به شکل کتاب درآوردند، زیان و نقصان به این دسته از افراد بر می گردد، اما از جانب گفته های دشمنان الله به علمای مخلص و دعوت گران به سوی الله هیچ گونه ضرر و زبانی وارد نمی شود، بلکه بر حسنات و اجورشان افزوده می شود، برای آنها در این گونه امور - آنچه در حق شان گفته می شود و یا به آن متهم می شوند - انبیاء الگو و سرمشق نیکو هستند، الله متعال به نبی اش اینگونه فرموده:

﴿ مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرَةٌ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٌ ﴾

از طرف (کافران و منافقان و جاهلان) چیزی به تو گفته نمی شود، مگر همان چیزهایی که قبلاً به پیغمبران پیش از تو گفته شده است. مسلماً پروردگار تو دارای آمرزش فراوان (در حق مؤمنان) و دارای مجازات دردناک (در حق کافران) است. (فصلت:43)

شیخ محمد رحمه الله در این کلمات قصد بیان این امر عجیب را دارد که: مردم قرآن می خوانند، و در تلاوتش کوتاهی نمی کنند، آن را ختم می کنند، حفظش می نمایند، آن را با ترتیل صحیح می آموزند، و سعی و تلاششان را بر تلفظ صحیح الفاظ قرآن و آموختن تجوید و احکام آن چون « مد، ادغام، غنه، انقلاب، اظهار، اخفاء » صرف

می کنند، و به آن عنایت بسیار و نیکویی دارند، این عمل شان ارزشمند و نیک است. اما این امور مهمترین چیز و هدف نیستند، بلکه مقصود اصلی تدبر در معانی و تفقه در کتاب الله عزوجل است، و نیز عرض و ارائه اعمال مان و اعمال مردم بر کتاب الله می باشد که آیا با قرآن موافق اند یا مخالف؟

همچنین این عمل مطلوب است که وضعیت و احوال خویش را درست و صحیح نماییم، و مردم را به اشتباهاتشان متذکر شویم، نه به قصد رسوا کردن شان، بلکه به قصد اصلاح و نصیحت آنها این عمل صورت گیرد.



اصل اول:

إِخْلَاصُ الدِّينِ لِلَّهِ تَعَالَى وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

دین را برای الله متعال خالص گردانیدن، او تنهاست و هیچ شریک و انبازی ندارد.

شرح: اولین اصل از این اصل های شش گانه؛ « خالص گردانیدن دین برای الله متعال است که او تنهاست و هیچ شریک و انبازی ندارد. » می باشد، این اصل از اساسی ترین اصول این رساله و از بنیان دین اسلام بشمار می آید. و این اصل سبب وقوع معرکه ها و زد و خوردها بین انبیاء و ملت ها بوده است، چنانکه انبیاء و رسولان منتخب از جانب الله قصد اصلاح و تصحیح این اصل را در میان امت های خویش داشتند، اصلی که الله به خاطر آن مخلوقات را از هیچ بوجود آورد و سعادت شان را در گرو تمسک جستن به آن رقم زده است.

برای انسان مطلوب و مقصود این نیست که در انجام عبادات چون: نماز و روزه و غیره زیاده روی کند، بلکه اهمیت در اخلاص داشتن در اعمال است، زیرا که کارهای کم و کوچک همراه با اخلاص بسیار بهتر خواهند بود تا اعمال بسیار زیادی بدون اخلاص!، اگر انسان شبانه روز به عبادت (در این جا نماز مد نظر است) مشغول باشد، و از مالش صدقه و خیرات بدهد، و اعمال نیک بسیاری نیز انجام دهد اما در آنها اخلاص نداشته باشد، برای او هیچ گونه فایده و اجر اخروی نخواهد بود، عملش بدون ثمره است؛ زیرا برای مقبول گردیدن هر گونه عملی اخلاص ضروریست.

و معنای اخلاص این است: ترک و دوری نمودن از شرک، و الله متعال را تنها و بدون شریک عبادت نمودن، و این که هیچ احدی هر چند دارای کمالات و فضل بسیار باشد استحقاق عبادت را ندارد مگر الله - سبحانه و تعالی-، نه فرشتگان مقرب الهی، و نه انبیاء و رسل، و نه اولیاء و صالحان، هیچ کدامشان چنین منزلت و جایگاهی را دارا نیستند، (چون آنها همه بندگان الله بشمار می آیند.) این مسئله اصل است، و محقق نخواهد شد مگر با دوری و پرهیز نمودن از شرک ورزی به الله متعال.

کسانی که مبتلاء به درهم آمیختن میان عبادت و بندگی الله و شریک قائل شدن به او هستند، عمل شان باطل و به هدر رفته است، و اما کسانی که عمل شان خالصانه برای الله است، این دسته سعادت‌مند هستند، هر چند که عمل شان اندک باشد، پس عمل اندک همراه با اخلاص در آن خیر و نجات اخروی است؛ و حدیث بطاقه از اذهان مخفی نیست که در آن آمده:

« در قیامت مردی - جهت بازخواست درباره اعمالش - برانگیخته می شود، اعمالش مندرج در دفاتر بر وی عرضه می گردد، هر دفتر به اندازه ای که چشم قادر به دیدن آن است مملوء از گناهان است، سپس این دفاتر بر کفه ای از میزان گذاشته می شود، و بر کفه دیگر کاغذ کوچکی که بر آن عبارت « لا اله الا الله » نوشته شده - او آن را از صمیم قلب با اخلاص، و یقین، و با ایمان گفته - قرار می دهند؛ نتیجه آن می شود که سنگینی برگه کاغذی بر انبوهی از دفاتر گناهان غلبه می یابد. »

این اخلاص و ثمره آن است، و چنین شخصی « لا اله الا الله » را تنها لفظاً بر زبان نیاورده؛ بلکه هنگام نطق به آن آگاه به معنایش و معتقد به لوازمش بوده، لیکن او قدرت و زمانی برای انجام دادن اعمال صالح نداشته و مرگ به سراغش آمده است، (اگر این حال چنین بنده ای در نزد الله متعال باشد) پس وضعیت کسی که اعمال نیک و صالح بسیاری که خالصانه برای الله انجام داده چگونه خواهد بود؟!.

(در آنچه بیان شد) دلیل و نشانه ای واضح بر این است که همانا اخلاص هر چند اندک باشد سبب نجات صاحبش توسط الله متعال - خالق مهربانش - می گردد و تمام گناهان و اشتباهاتش را از بین می برد، و همچنین دلیل بر این است که اگر اخلاص در انجام اعمال نباشد؛ کثرت عمل صالح هیچ گونه فایده ای - برای آن شخص - در بر نخواهد داشت.

﴿ وَبَيَانُ ضِدِّهِ الَّذِي هُوَ الشَّرْكُ بِاللَّهِ ﴾

و بیان ضد آن که شرک به الله است.

شرح: ضد توحید: شرک ورزیدن به الله است، و توحید یعنی عبادت را مختص الله قرار دادن یا به عبارتی تحقق بخشیدن به «لا إله إلا الله»، و شرک یعنی انجام قسمتی از عبادات برای غیر الله، عباداتی چون: قربانی، نذر، دعا، استغاثه (طلب فریاد رسی فوری) ... و انواع دیگری از عبادات، این شرک است، و مقصود از نوع شرک در اینجا شرک در الوهیت است، اما شرک در ربوبیت غالباً - در امت ها - وجود نداشته است.

(باید دانست که) تمام امت ها الزاماً به توحید ربوبیت اقرار داشته اند، و از آنان منکرینی وجود نداشته جز اینکه تظاهر به انکار می کردند و قلباً به آن مقرر و معترف بودند، چون اقرار به آن ضروری است، و همه می دانند که برای این مخلوقات و این جهان می بایست یک خالق و آفریدگار وجود داشته باشد، و برای مخلوقاتی که در این زندگی به سر می برند و آن را پیش می برند می بایست یک مُدبر وجود داشته باشد، و این جهان به مجرد تصادف - یا برخورد - یا به خودی خود به وجود نیامده است، چنانچه در کلام الله متعال بیان این مسئله به وضوح آمده:

﴿ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴾

آیا ایشان (همین طور از عدم سر بر آورده اند و) بدون هیچ گونه خالق آفریده شده اند؟ و یا این که (خودشان خویشتن را آفریده اند و) خودشان آفریدگارند؟ (طور: 35-36)

پس اقرار به توحید ربوبیت ضروری و فطریست، ولی به تنهایی کافی نیست، چنانکه اقرار مشرکین عرب به ربوبیت، آنطور که در قرآن آمده برایشان کفایت ننمود، و قرآن به این مطلب به شکل صریح اشاره نموده:

﴿ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ ﴾ (زخرف: 87)

گر از مشرکان بپرسی، چه کسی آنان را آفریده است؟

آنان چه پاسخی دادند؟

گفتند: الله، یعنی الله است که ما را خلق و آفریده، این توحید ربوبیت است.

پس مطلوب توحید الوهیت است، و بر این اساس بود که درگیری، اختلاف و دشمنی میان پیامبران و امت های گذشته بوجود آمد، و به تحقیق این روند میان دعوت گران به سوی الله و مردمان ناآگاه و دشمنان الله ادامه دارد، این توحید الوهیت است که در مورد آن دشمنی ها شکل گرفت، کشتار و قتل ها اتفاق افتاد، و نیز مسائلی چون دوستی (با مومنان) و برائت (از کفار) ضبط و محقق شد.

﴿ وَكَوْنُ أَكْثَرِ الْقُرْآنِ فِي بَيَانِ هَذَا الْأَصْلِ مِنْ وَجْهِ شَتَى بِكَلَامٍ يَفْهَمُهُ أَبْلَدُ الْعَامَّةِ ﴾

و اینکه اکثر آیات قرآن به بیان این اصل - از جهات مختلف - پرداخته است، به نحوی که جاهل ترین مردمان قادر به فهم و درک آن است.

شرح: الله - جل و علا - می فرماید:

﴿ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ﴾ (نساء: 36)

(تنها) الله را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او مکنید.

آیا این سخن دشوار و نامفهومی است؟! بِالْعَكْسِ همه آن را می فهمند ﴿ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ﴾ مردم از این آیه دستور به عبادت الله و تحذیر و نهی از شریک قائل شدن به الله متعال را می فهمند، اگرچه آنها درس خوانده یا تحصیل کرده نباشند، با این وجود مفهوم این آیات را به واسطه زبانشان درک می نمایند، این تنها یک آیه بود، و قرآن مملوء از این نوع آیات توحیدی است.

این آیات از مقابل دیدگانشان عبور می کند، آن را می خوانند، تلاوت می کنند، اما متاسفانه درباره آن تدبر و اندیشه نمی کنند، الله می فرماید: ﴿ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ﴾ و آنها می گویند: یا علی!، یا حسین!، یا بدوی!، یا تیجانی!، یا عبدالقادر!، داد و

فریاد می کنند و با قدرت و انتهای صوتشان ندای می دهند: یا فلان!، یا فلان ، یا فلان! ای عاقل این که می خوانی، مرده است!!!

و جالب است این شخصی که مردگان را به فریاد می خواند، و از آنها طلب یاری و کمک می کند، قرآن کریم را با قِراءات هفت گانه و یا بیشتر از حفظ است، و قرآن را با تجوید دقیق و بی نظیر تلاوت می کند، آنگونه که رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم- فرموده اند: « یقیمون حروفه إقامة السهم » در خواندن آیات قرآن مانند راست کردن تیر دقت می کنند، اما تنها به تلفظ صحیح حروف و مخارج آن عنایت لازم را دارند ولی از سوی دیگر حدود و لوازم آن آیات را ضایع می کنند. (الله المستعان)

امام ابن قیم - رحمه الله - می گوید: همه قرآن در مورد توحید است، زیرا یا دستور به عبادت الله متعال و تحذیر از شرک است، و یا به بیان پاداش اهل توحید و عقاب مشرکین می پردازد، و یا اینکه به بیان احکام حلال و حرام پرداخته است، و این (سومی) نیز از حقوق توحید است، و اما قصه های انبیاء و امت هایشان و آنچه از خصومت هایی که میانشان رخ داده نیز داخل جزاء و عاقبت موحدان و مشرکان است. پس قرآن تمام آن سخن از توحید است، از اول تا آخرش، با این وجود بعضی قرآن را می خوانند ولی در شرک اکبر قرار گرفته اند، می گویند «لا إله إلا الله»، و به مقتضای آن عمل نمی کنند، آنها در مکان دیگر به سر می برند، و قرآن و «لا إله إلا الله» در جای دیگر، این وضعیت (شان) به این دلیل است که قرآن برای آن ها به منزله الفاظ و حروفی - نامفهوم - است که بر زبانشان جاری می شود، و از معنا و حکمت نزول شان بی اطلاع هستند.

اگر از یکی از آنان سوال کنید: معنای «لا إله إلا الله» چیست؟ به تو خواهد گفت: « نمی دانم، درس نخوانده ام، علم نیاموخته ام». در اینصورت باید به او بگوییم: اگر اینطور است تو «لا إله إلا الله» را بر زبان می آوری و نمی دانی معنایش چیست! آیا این گونه بودن لایق یک مسلمان است! سخنی بر زبان می آوری که معنایش را نمی دانی! و برای یاد گرفتن معنایش کوششی از خود نشان نمی دهی! و می خواهی تا

سالیان سال این گونه بمانی!، و یا می گویی: چیزی از مردم شنیدم و من نیز آن را تقلیداً تکرار کردم!، (این سخنت) به مانند جواب انسان منافق در قبر است هنگامی که از او سوال می شود، جواب می دهد: «سمعت الناس يقولون شیئا فقلته» از مردم شنیدم که چنین حرفی می زنند، من نیز آن را تکرار کردم! مجرد نقل و حکایت از دیگران! آنگونه که الله متعال حالشان را در قرآن بیان نموده است:

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمِي ۗ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾
(بقره: 171)

و مثال کسانی که کفر ورزیده اند مانند کسی است که گوسفندانی را صدا می زند که جز سر و صدا چیزی را نمی شنوند، لالند، کورند و آنها نمی اندیشند
الله سبحانه و تعالی آنها را به حیواناتی تشبیه نموده که صدای چوپان و آوازش را می شنوند، و بر منوال آن حرکت می کنند اما معنای آن را نمی فهمند.

ثُمَّ لَمَّا صَارَ عَلَى أَكْثَرِ الْأُمَّةِ مَا صَارَ أَظْهَرَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ الْإِخْلَاصَ فِي صُورَةِ تَنْقُصِ الصَّالِحِينَ
وَالْتَقْصِيرِ فِي حُقُوقِهِمْ، وَأَظْهَرَ لَهُمُ الشَّرْكَ بِاللَّهِ فِي صُورَةِ مَحَبَّةِ الصَّالِحِينَ وَاتِّبَاعِهِمْ.

سپس هنگامی که بر اکثریت امت آنچه از - انحطاط و جهل - مُسَلِّط شد، شیطان بر مردمان اخلاص (که سبب سعادت شان است) را در تنقص و بی احترامی به صالحین و کوتاهی در ادای حقوقشان جلوه - و تغییر - داد، و شرک به الله (که سبب هلاک شان است) را در ماهیت محبت به صالحین و پیروان شان ظاهر نمود.

شرح: اگر به آنان گفته شود: خلق الله را به فریاد نخوانید، و از آنان - بعد از مرگشان - طلب یاری نکنید؛ بلکه الله - خالق آنها - را بخوانید و از او طلب یاری کنید، از او بخواهید، به سوی اش توجه نمایید، و متوجه مرده ها و قبور نشوید.

می گویند: «تو به منزلت و جایگاه اولیاء بی احترامی کرده، و از قدرشان کاسته ای!، جایگاه و منزلتشان در نزد ما این است که آنان را بزرگ و گرامی بشماریم، و به

آنان احترام گذاشته، و با صدای بلند اسم شان را ندا دهیم، این منزلت حقیقی شان است و تواز آن می گاهی و به اصل آن معترف نیستی. « اینگونه جواب دعوتگران به توحید را می دهند!.

به آنها می گوئیم: « ما صالحین و اولیاء الله را دوست می داریم، و بزرگ شان شمرده و به آنان احترام بسیار قائل هستیم، اما ذره ای از حق رب العالمین را به آنها عطا نخواهیم کرد، آنها را با چیزی از عبادات مخصوص الله شریک نمی گردانیم، چون هیچ گونه حقی در آن ندارند، و بیگمان خودشان به آن راضی نمی شوند، و نیز به اینکه همراه الله متعال به فریادشان بخوانند، و در سختی ها و مصیبت ها از آنان یاری خواسته شود. »

می گویند: « یاری طلبیدنشان از صالحین اعترافی بر فضل و بزرگی آنهاست، » سبب شکل گیری این باور اشتباه - شان- به خاطر تلبیس شیطان و آراسته نمودن باطل بر حقیقت است، و مراد از شیطان در این مکان شیاطین جن و انس است، دانشمندان و علمای گمراه همان - شیاطین انس- در دعوت به سوی شرک سخن می گویند، رساله ها و کتاب ها به رشته تحریر در می آورند، و ادعا می کنند این مطالبی که می گویند از جنس بزرگ داشت صالحان و اعتراف به منزلت و محبتشان است، و به فریاد نخواندن و یاری نطلبیدن از این بزرگواران دلیلی بر جور و جفا و بغض در حق شان می باشد، این مطالب در کتب این قوم مُدون و درج شده است.

اصل دوم:

﴿ أَمَرَ اللَّهُ بِالْاجْتِمَاعِ فِي الدِّينِ وَنَهَى عَنِ التَّفَرُّقِ فِيهِ، فَبَيَّنَ اللَّهُ هَذَا بَيَانًا شَافِيًّا تَفْهَمُهُ الْعَوَامُّ ﴾

الله عزوجل به اجتماع بر دین اش و نهی از تفرق در آن امر نموده است، و الله این دستورش را به شکل واضح و مبین برای همه بیان داشته تا تمامی مردمان آن را درک کرده و بفهمند.

شرح: این اصل در قرآن مجید آمده است، الله می فرماید:

﴿ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ﴾ (آل عمران:103)

و همگی به رشته (ناگسستنی قرآن) الله چنگ زنید و پراکنده نشوید.

﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا ﴾ (آل عمران:105)

و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ﴾

بیگمان کسانی که آئین خود را پراکنده می دارند و گروه گروه می شوند تو به هیچ وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جدا و) سروکارشان با الله است. (انعام:159)

برای مسلمین جایز نیست در دینشان متفرق شوند، بلکه بر آنان واجب است تا امتی واحد و یکپارچه بر اساس توحید باشند.

﴿ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴾ (انبیاء:92)

این ملت یگانه ای بوده و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید.

برای امت محمد - علیه السلام - جایز نیست در اعتقادات و عبادات و احکام دینشان متفرق شوند، فردی بگوید: این حلال است و دیگری بدون دلیل بگوید: حرام است! مثل این کارها جایز و شایسته افراد این امت نیستند.

تردید در این نیست که اختلاف نمودن از طبیعت و سرشت بنی آدم است، آنگونه که الله عزوجل فرموده:

﴿ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ - إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ ﴾ (هود: 118 و 119)

ولی آنان همیشه متفاوت خواهند ماند. مگر کسانی که الله بدیشان رحم کرده باشد.

اما اختلاف با رجوع به قرآن و سنت از بین می رود، و حل می شود، پس هنگامیکه بعنوان مثال من و شما اختلاف نمودیم، بر هر دو نفرمان واجب است که به داوری کتاب الله و سنت رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - تسلیم شویم، الله می فرماید:

﴿ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾

و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به الله (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید، اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید. (نساء: 59)

اما این گفته (و شعار نادرست) که: هر کس بر مذهب خود باقی بماند، و هر کس بر عقیده خود باشد، و مردم در اعتقادشان آزاد هستند، و منادیان آن آزادی عقاید را خواستارند و از آزادی کلام، سخن می گویند، همان باطلی است که الله عزوجل از آن تحذیر نموده و همه مردمان را از آن برحذر داشته است و فرموده:

﴿ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ﴾ (آل عمران: 103)

و همگی به رشته (ناگسستنی قرآن) الله چنگ زنید و پراکنده نشوید.

پس طبق این آیه شریفه بر همه ما واجب است که با فروتنی و ادب اختلاف مان را به قرآن (و سنت) عرضه نموده و بر حکم الهی اجتماع و اتفاق نماییم. حتی در مسائل فقه هم باید این رویه اتخاذ شود، اگر در مسئله ای اختلاف نمودیم، به ادله صحیح ارجاع نماییم، و سخن هر کس که دلیل صحیح بر آن شهادت می دهد را تایید کنیم، و سخن هر کس که دلیل صحیح آن را مرجوح و نادرست نشان می دهد را مردود بشماریم و به پذیرفتن خطا و اشتباه تن در ندهیم.

به تاکید الله - جل و علا- ما را اینگونه رها ننموده که دچار اختلاف و تفرق شویم (آن هم) بدون اینکه میزانی در میانمان باشد تا به وسیله آن قادر به تشخیص صحیح از

اشتباه و نادرست باشیم. بلکه (برخلاف این تصور اشتباه) الله قرآن و سنت را برای این امت قرار داده است « قَدْ وَهَّ إِلَيَّ اللَّهُ » یعنی: قرآن کریم « وَالرَّسُولِ » یعنی: سنت.

نبی اکرم -صلی الله علیه وآله وسلم- می فرماید:

« تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا مَسَّكُنْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ »

در میان شما دو چیز را به یادگار گذاشتم، تا زمانیکه به آندو متمسک شده و عمل کنید، از گمراهی و ضلالت به دور خواهید بود، آن دو کتاب الله و سنتم هستند.

گویا (یا به تعبیری) نبی اکرم -صلی الله علیه وآله وسلم- با بودن سنت اش در میان امت خود حضور دارد، و این از فضل الله -سبحانه و تعالی- بر ما امت محمدی است، که در این حیرانی و سرگردانی تنهایمان نگذاشته، و امتش را ترک ننموده است، این فضل زمانی عظمتش جلوه می دهد که در نزد این امت چیزی باشد که آنها را به الله متعال و حق راهنمایی کند. اما کسی که حق را نمی خواهد و بر این باور است که هر کس بر مذهب و مسلک خود باشد، و اینگونه ادعا می کنند:

« نَجْتَمِعُ فِيمَا اتَّفَقْنَا عَلَيْهِ، وَ يَعْذِرُ بَعْضُنَا بَعْضًا فِيمَا اِخْتَلَفْنَا فِيهِ »

در آنچه باعث اتفاق و همبستگی ما می شود گردیم می آییم، و می پذیریمش، و در مواردی که اختلاف بینمان وجود دارد، همدیگر را معذور می شماریم.

در بطلان و نادرست بودن این سخن هیچ گونه شک و شبهه ای نیست. واجب این است که بر کتاب الله و سنت اجتماع شود، و در آنچه دچار اختلاف رای می شویم به کلام الله و سنت رجوع کنیم، نباید عذرهای واهی یکدیگر را (بر اساس هوی نفسمان) بپذیریم و در آن اختلاف مذموم باقی بمانیم. بلکه باید به قرآن و سنت رجوع کنیم، آنچه با حق موافق بود آن را بپذیریم، و آنچه با اشتباه و خطا یکی بود از آن رجوع و توبه نمائیم، این عملکرد بر ما امت اسلامی واجب است، پس نباید به هیچ وجه امت در اختلاف بماند و از آن وضعیت راضی باشد، شاید افرادی که بر این ادعا هستند

حدیث «اختلاف امتی رحمة» را ذکر کنند. باید بدانند این حدیثی که به عنوان دلیل ارائه می دهند صحیح نیست و به ثبوت نرسیده است.

اختلاف رحمت نیست. اختلاف عذاب است، الله می فرماید:

﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ﴾ (آل عمران: 105)

و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آن که نشانه های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید.

اختلاف سبب پراکندگی میان قلب ها و افتراق امت اسلامی می گردد، و این امکان وجود ندارد که آنها با یکدیگر مخالف باشند و با این حال به نصرت و تعاون یکدیگر بپردازند، بلکه میانشان دشمنی و تعصب به حزب و فرقه هایشان شکل می گیرد و امکان تعاون میانشان ابدًا ممکن نخواهد بود.

همانا هنگامی امت به دادرسی یکدیگر می پردازند که همه با هم به ریسمان الهی - توحید - چنگ زده و بر آن اجتماع کنند، این همان وصیت نبی اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - به امتش است که فرموده:

« إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَنَاصَحُوا مِنْ وِلَاةِ اللَّهِ أَمْرًا »

الله سه چیز را برای شما پسندیده و بدان امر می کند:

1. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید،
2. به ریسمان الله چنگ زنید و متفرق نشوید،
3. برای آن کس که الله او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید.

این سه مورد هستند که الله مهربان آنها را برای ما می پسندد، شاهد ما بر باورمان این قسمت کلام رب العالمین ﴿ وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ﴾ است، لازم است توجه داشته باشید که معنی این آیه شریفه این نیست که اختلاف و تفرق وجود

ندارد، بلکه از طبیعت بشر شکل گیری و پیدایش اختلاف است، معنای صحیح این است که در صورت وقوع اختلاف و تفرق با رجوع به قرآن و سنت از بین برده شود، و اختلاف و تفرق پایان یابد، این حق مسئله است.

و حاکمیت و داوری قرآن و یا سنت تنها مختص و محدود به مسائلی چون خصومت های مالی مردم نیست، به این شکل که حکم نمودن به آنچه الله نازل فرموده را اینگونه تعبیر می کنند: حکم نمودن بین مردم تنها در اموال و دارائی هایشان و اختلاف های مردمی پیش آمده در این دنیا!.

خیر (این ادعاء درست نیست)؛ بلکه حکم نمودن قرآن و سنت در میان مردم به تمامی انواع اختلاف ها و دشمنی ها مربوط می شود، اما مراتب امور یکی و برابر نیستند، دشمنی در عقاید به مراتب شدیدتر از دشمنی در اموال است، دشمنی در امور عبادی و احکام حلال و حرام شدیدتر از خصومت های مالیست، همانا خصومت در مسائل مالی از جمله اختلافات جزئی دین به شمار می رود که باید با رجوع به قرآن از میان رفته و حل شود، صحابه در میانشان اختلاف شکل می گرفت، اما لحظاتی نمی گذشت مگر اینکه آنها با رجوع به قرآن و سنت از آن سالم بیرون می آمدند.

به راستی میانشان بعد از رحلت نبی اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - حول خلافت و اینکه جانشین ایشان چه کسی باشد؟ اختلاف نظر شکل گرفت اما به سرعت نزاع پیش آمده را از بین بردند، و ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - را به ولی امری خود برگزیدند، و از او اطاعت نمودند، و به این شکل اختلاف و تفرقی که به خاطر جانشینی نبی اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - شکل گرفته بود از میان رفت، پس (واضح شد که) در میانشان اختلافات شکل می گرفت اما منهج شان بر این بود که در آن لحظه به کتاب الله و سنت رجوع کنند، در نتیجه اختلاف در میان آنها به سرعت از بین می رفت.

به حقیقت رجوع به کتاب و سنت حقد و کینه های شدیدی که میان مردمان شکل گرفته را به سرعت و آسانی از میان می برد، چون هیچ مسلمانی بر کتاب الله اعتراض نمی کند، اما هنگامی که به انسانی بگویید: به سوی قول فلان امام یا فلان عالم بیا؛ نمی پذیرد، به راحتی قانع نمی شود، اما اگر به او بگویید: به سوی داوری کتاب الله و سنت رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- بیا؛ در این صورت اگر در وجودش ایمان باشد قانع می گردد و به سوی آن رجوع می کند.

الله عزوجل می فرماید:

﴿ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾

(نور: 51)

مؤمنان هنگامی که به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند.

این سخن مومنان است، اما منافقین اگر حق با آنها باشد با فروتنی و شتاب به سوی آن می آیند، و اما اگر حق بر علیه آنها بود، از قبول حکم الله پشت کرده و اعراض می کنند، چنانکه الله از عملکردشان خبر داده است.

باید دانسته شود که به هیچ وجه شایسته مسلمین نیست که در اختلافات خود - به اشکال مختلفش- باقی بمانند، نه در اصول، و نه در فروع، همه آنها با رجوع به کتاب و سنت حل می شود، و اگر چنانچه صحت اخذ به دلیل برای هیچ یک از مجتهدین -طرفین- آشکار نگردید و سخن هیچ کدام بر دیگری برتری نیافت و راجح نمایان نشد، در این حالت بر کسی که سخن یکی از این ائمه معتبر را اختیار نموده تعرض نمی شد، بر وی انکار صورت نمی گیرد. علماء در این موارد گفته اند: « لا انكار فى مسائل الاجتهاد » یعنی مسائل و مواردی که در آن دلیل صریح و مبین و تسلیم کننده بر اختلاف کنندگان ظاهر نشده است.

وَمَا نَا أَنْ نَكُونَ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا قَبْلَنَا فَهَلَكُوا، وَذَكَرَ أَنَّهُ أَمَرَ الْمُسْلِمِينَ بِالْاجْتِمَاعِ فِي الدِّينِ وَنَهَاهُمْ عَنِ التَّفَرُّقِ فِيهِ، وَيَزِيدُهُ وَضُوحًا مَا وَرَدَتْ بِهِ السُّنَّةُ مِنَ الْعَجَبِ الْعَجَابِ فِي ذَلِكَ، ثُمَّ صَارَ الْأَمْرُ إِلَى أَنْ الْإِفْتِرَاقَ فِي أَصُولِ الدِّينِ وَفُرُوعِهِ هُوَ الْعِلْمُ وَالْفِقْهُ فِي الدِّينِ

و الله ما را بر حذر داشته تا اینکه مبدا مانند امت های قبل باشیم؛ آنان اختلاف ورزیدند، بین خود تفرقه ایجاد کردند، در نتیجه هلاک شدند، و الله بیان داشته که او مسلمین را امر به اجتماع بر دینشان و عدم تفرق در آن نموده است، و آنچه در سنت در تایید این مسئله از زبان نبی اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - آمده بر وضوح و اهمیت این مسئله دلالت بسیار بیشتری نموده است، اما مدت ها بعد وضعیت به گونه ای تغییر یافته (و اکنون نیز چنین است) که اختلاف نمودن در اصول و فروع دین، همان علم و فقه در دین تلقی می شود.

شرح: هنگامیکه در اختلاف خود ماندند، هلاک شدند و در میان خود دشمنی و ستیز و کشتار نمودند، این شأن و منزلت اهل اختلاف است، اما شأن اهل اجتماع و اتفاق قدرت و نیرومندی و از بین رفتن حقد و کینه های میان قلب هاست.

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾

(نساء: 65)

اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.

مردمان راضی نمی شوند، و نزاع از میان نمی رود، مگر بعد از رجوع به کتاب الله و سنت رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - :

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ﴾

(نساء: 65)

الله آئینی را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم (به همه آنان سفارش کرده ایم که) دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید .

یعنی: هر کس برای خودش یک دین - طبق هوی خودش- برنگزیند، چون دین یکیست و در آن تفرق وجود ندارد.

آری، در اخبار نقل شده از رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- احادیثی وجود دارد که به اجتماع و نهی از تفرق و اختلاف تشویق نموده است. مانند حدیث:

« فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسِيرَىٰ اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ

الرَّاشِدِينَ » هرکس از شما بعد از من زنده باشد اختلافات بسیاری را مشاهده می کند پس به سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من تمسک جوید.

وضعیت در نزد متأخرین - مناسفانه- اینگونه شده که اختلاف کردن در اصول و فروع دین نشانه فقه - و فقاہت - است، با وجود اینکه صحیح و حق بر عکس آن است؛ همانا اجتماع - و اختیار کردن اسباب - همان فقه در دین نامیده می شود. ولی آنها می گویند: « تفرق و اعطای آزادی کامل به مردم و عدم منع و باز داشت آنها از باطل همان فقه است. » و ما می گوییم: « معنای حقیقی فقه اجتماع و اتفاق داشتن بر کتاب الله و سنت رسولش -صلی الله علیه وآله وسلم- است. »

بعضی می گویند: « این از فراخی و امتیازات دین اسلام است که اگر کسی فتوا بر حرمت چیزی می دهد، شخص آخری پیدا می شود و حکم به حلال بودنش را صادر می کند. » این گونه افراد مردم را تشریح کنندگان شریعت الله فرض کرده اند. بر فرضیه و ادعای این دسته اگر شخصی بگوید: فلان چیز حلال است، حتما حلال خواهد بود، و خواهد ماند، هر چند که آن مورد در قرآن و سنت حرام تلقی شده باشد.

پس می گوییم: ما به کتاب الله رجوع می کنیم، هرگاه بر رای کسی شهادت به حق بودن داد، آن را می پذیریم، و بر رای و دیدگاه هر کس شهادت به خطا و نادرست بودن داد، ترکش می کنیم. این گونه بر ما مسلمین واجب است.

﴿ وَصَارَ الْأَمْرُ بِالْاجْتِمَاعِ فِي الدِّينِ لَا يَقُولُهُ إِلَّا زَنْدِيقٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴾

و نیز اینگونه شده که می پندارند دعوت به اجتماع بر دین (و وحدت) را جز زندیق و دیوانه (و صاحب فتنه) به زبان نمی آورد.

شرح: اینچنین افرادی - که شیخ از آنان یاد نموده- در مورد دعوتگری که به سوی اجتماع و وحدت و ترک اختلاف دعوت می دهد، می گویند: « این از امت خارج است، زندیق است. »، چون به زعم و ادعای این افراد چنین دعوت گرانی به آراء و اقوال علماء بی اعتنا هستند و به آنها بها نمی دهند، در صورتی که ما اقوال علماء را بی ارزش نمی دانیم بلکه آنها را به قرآن و سنت عرضه می نماییم، ما به اتباع از اقوال و آراء و نظرات و دیدگاه های بنی آدم مکلف نشده ایم، و نیستیم!، بلکه به اتباع از قرآن و سنت امر و فرمان شده ایم، و این گفته حق است، به ما دستور به اتباع نمودن از فلان و فلان اشخاص داده نشده!، و الله متعال ما را به رجوع به آراء و اجتهادات افراد واگذار ننموده، بلکه برایمان کتابش را نازل فرموده و به سوی مان رسول امینش -صلی الله علیه وآله وسلم- را فرستاده است، و اگر چنانچه ما به قرآن و سنت رجوع کنیم این افتراق و اختلاف از میان می رود و به جای آن اجتماع و همدلی به ارمغان می آید.

آیا می دانید تا همین سالیان نه چندان دور در مسجد الحرام چهار محراب برای اقامه نماز جماعت وجود داشت!، و پیروان هر مذهب از چهار مذهب فقهی معروف اهل سنت جداگانه در کنار کعبه نمازشان را اقامه می کردند، تا زمانی که الله متعال مقدر نمود تا شخصی آنها را بر یک امام معین و پذیرفته شده از جانب همه جمع نماید، پس از این حادثه بود که چنین مظهر زشت و نادرستی از میان ما مسلمین برچیده شد.

این گونه موارد به راستی حاصل تقلید کورکورانه مذاهب و آراء و اجتهادات است، حتی سبب جدایی در نماز شدند، آن را بخش بخش، و جدا جدا کردند، تا اینکه حنفی پشت سر حنبلی نماز نمی خواند، و حنبلی پشت سر شافعی نمازش را نمی خواند، و

نیز در یک زمان معین و واحد نماز را اقامه نمی کردند، یکی در اول وقت نماز می خواند و دیگری در آخر وقت، چون فلان شخص فتوایش بر تاخیر اقامه نماز بوده! و فلان شخص دیگر بر تقدیم و اول وقت خواندنش فتوا داده است، این عده با این عمل شان می خواهند رضایت همه مردمان را بدست بیاورند! این مسائلی که برایتان بیان شد هنوز در بعضی از کشور های کنونی وجود دارد و ما نسبت به اخبارشان آگاه هستیم، حتی نماز جمعه را در یک وقت معین و یکسان اقامه نمی کنند، بعضی جمعه را نمی خوانند مگر در نزدیکی وقت نماز عصر!؛ چون فلان شخص چنین و چنان گفته است، و اگر کسی بخواهد اول وقت نماز بخواند باید در کنار جماعت فلان حضور یابد، و اگر کسی بخواهد با تاخیر نماز جمعه را بخواند باید با جماعت فلان همراه شود، اما در کشور ما - ولله الحمد - در زیر سایه این دعوت مبارک اوضاع در مسجد الحرام - بلاخص - به همان شکلی که سلف صالح بر آن بودند برگشته، همه در یک زمان و پشت یک نفر نمازشان را اقامه می کنند. (الحمد لله)



اصل سوم:

أَنَّ مِنْ تَمَامِ الْجَمَاعَةِ السَّمْعَ وَالطَّاعَةَ لِمَنْ تَأَمَّرَ عَلَيْنَا وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا، فَبَيَّنَ اللَّهُ هَذَا بَيَانًا شَافِيًّا كَافِيًّا بِوُجُوهٍ مِنْ أَنْوَاعِ الْبَيَانِ شَرَعًا وَقَدَرًا

همانا از اساس و صحت اجتماع امت حرف شنوی و اطاعت از ولی امر مسلمین است، اگرچه او برده ای حبشی (سیاه چرده) باشد، به تاکید پروردگار متعال این مسئله را واضح و راست و درست و به شکل کامل از وجوه متعدد شرعی و تقدیری بیان نموده است.

شرح: اصل سوم فرمان برداری از ولی امر مسلمین است؛ چون این اجتماع مگر با اطاعت از حاکم و رهبر مسلمانان شکل نمی گیرد، هیچ اجتماع و وحدتی امکان پذیر نخواهد بود مگر با وجود ولی امر مسلمین، و هیچگاه امامت و رهبری شکل نمی گیرد مگر با حرف شنوی و اطاعت مردم از رهبرشان، الله - سبحانه و تعالی- ولی امر مسلمین را برای ملتش چون رحمتی قرار داده است که سبب اجرای حدود و احکام الهی، و امر به معروف و نهی از منکر، و نصرت دادن مظلوم بر ظالمین، و حفظ امنیت می شود.

این از رحمت الله برماست، (برای اهمیت این مسئله خاطر نشان کنیم که) هنگامیکه نبی اکرم -صلی الله علیه وآله وسلم- چشم از دنیا فرو بست، صحابه نیک سیرتش ایشان را دفن نمودند مگر بعد از بیعت نمودن با امام شان (ابو بکر صدیق)؛ چون از شیوع اختلاف و فتنه در میان خودشان می ترسیدند، و آگاه بودند که شایسته نیست تا بدون امام و حاکم شرعی حتی یک شب را صبح کنند، زیرا این مسئله حقیقتاً از ضروریات دین به شمار می رود، این (رحمت و اجتماع و دوری از تفرقه) امکان ندارد و بدست نمی آید، مگر با حرف شنوی و اطاعت از ولی امر مسلمین، به همین سبب الله تعالی می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله و از پیغمبر اطاعت کنید، و از فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید.
(نساء: 59)

بعد از اطاعت از الله و رسول الله، اطاعت از ولی امر واجب است، و مراد از « مِنْكُمْ » یعنی: از مسلمینی همچون شما، و این مطلب بر ضروری بودن اسلام یک ولی امر دلالت می کند.

از همان جائی که نبی اکرم -صلی الله علیه وآله وسلم- فرموده:

« أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسِيرَىٰ اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِّدِينَ »

شما را به پرهیزکاری و اطاعت از فرماندهانتان توصیه می نمایم حتی اگر یک برده بر شما فرمانروایی کند. و بدانید کسی که از این به بعد در قید حیات بماند اختلافات بیشماری را در میان مسلمانان مشاهده می نماید. پس بر شما باد که به سنت من و سنت خلفاء راشدین پس از من (ابوبکر و عمر و عثمان و علی) رفتار نمائید.

این اصل سوم « السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ » است، به این معنا « گوش دهید و اطاعت نمایید؛ حتی اگر بنده ای سیاه، امام و حاکم شما باشد »، و بدانید امکان ندارد اجتماعی برای مسلمین شکل گیرد مگر به واسطه ولی امر و امامی از مسلمین، هر چند از اصل و نسب عرب نباشد و یا از بردگان به شمار آید.



﴿ ثُمَّ صَارَ هَذَا الْأَصْلُ لَا يُعْرَفُ عِنْدَ أَكْثَرِ مَنْ يَدَّعِي الْعِلْمَ فَكَيْفَ الْعَمَلُ بِهِ. ﴾

و این اصل (نیز مانند اصل گذشته) به گونه ای شده که در نزد عده بسیاری که ادعای علم و دانش دارند نا آشناست! پس (با این جهل) عملشان به این اصل چگونه خواهد بود؟!

شرح: وضعیت به گونه ای دگرگون شده که این اصل معروف در نزد بسیاری از مدعیان علم و دانش ناشناخته شده است، و نسبت به مسئله حرف شنویی و اطاعت از ولی امر مسلمین و فضل و اهمیت آن جاهلند، پس حال مردم عادی چگونه است (و اینکه چه انتظاری از آنها می رود) در حالیکه آنها ناآگاه تر از این عده نسبت به این اصل پر اهمیت هستند؟

اکنون فرد شجاع، کسی که امر به معروف می کند و از منکر تحذیر می نماید و از ملامت هیچ ملامت کننده ای در راه الله نمی هراسد، در نزد این عده اینگونه است:

« همان کسی که بر امام و ولی امر مسلمین خروج می کند، دست از اطاعت و فرمان برداری آنان می کشد، ندای انقلاب بر حکام مسلمین سر می دهد آن هم به سبب رخ دادن خطا و اشتباه، یا انجام معصیت و گناهی که به حد کفر و خروج از ملت مسلمین نرسیده است. »

و این گونه محتوای مجالس، و ندوات، و سخنرانی های (شان) به کنکاش و پرداختن به لغزش های ولی امر مسلمین، و بزرگ جلوه دادن و انتشار آنها خلاصه می شود، این افراد تا زمانی به این رویه شان ادامه می دهند که اوضاع به تفرق و اختلاف بینجامد، تا هنگامیکه مردم از اطاعت کردن به دستورات حاکم شان تنفر پیدا کنند و این رفتارشان سبب مختل شدن اوضاع کشور و سپس سلب امنیت و ریختن خون مسلمین شود، به این شکل اوضاع به فساد بزرگ تر از زمان سابق تبدیل می گردد، و مقصود از فساد زمان سابق تحمل و صبر نمودن بر اطاعت ولی امر فاسق و ظالمی است که از او کفر بواح و واضحی دیده نشده است، و دعوت و اصلاحش باید به طریق شرعی صورت گیرد.

اصل چهارم:

﴿ بَيَانُ الْعِلْمِ وَالْعُلَمَاءِ، وَالْفِقْهِ وَالْفُقَهَاءِ، وَبَيَانُ مَنْ تَشَبَهَ بِهِمْ وَلَيْسَ مِنْهُمْ ﴾

بیان و توضیح ماهیت اصلی علم و علماء و فقه و فقیهان، و آشکار نمودن ماهیت مدعیانی که لباس علم و دیانت را به تن کرده اند اما از اهل آن نیستند.

شرح: این اصل بزرگ و مهمی است، که به بیان این مسئله می پردازد: «معنای علم چیست؟» مراد از علم در اینجا همان علم شرعی مبتنی بر کتاب الله و سنت نبی اکرم -صلی الله علیه وآله وسلم- می باشد، به آن علم نافع و ثمر بخش نیز گفته می شود، بدون قید بر علوم و دانش های دنیوی از پیشه ها، صنعت ها و علوم پزشکی...، عنوان علم اطلاق نمی گردد.

اگر گفته شود: «علم»، آن چیزی که دارای فضیلت است، در اینصورت مراد از آن علوم شرعیست، این علوم دنیوی یاد شده نیز مباح و جایز هستند، اما بر آنها بدون قید عنوان علم اطلاق نمی گردد، بلکه گفته می شود: علم هندسه، و علم پزشکی، اما متأسفانه الان عُرف مردم اینگونه شده که اگر گفته شود: «علم» منظور علم جدید و مدنی هستند، و با تأسف بسیار اگر آیاتی از قرآن را بشنوند می گویند: بر تائید این آیات علم روز شهادت می دهد، و اگر حدیثی از نبی اکرم -صلی الله علیه وآله وسلم- ایراد شود می گویند: اکنون علم روز مصدق این حدیث است!

اینگونه شده که علم بر مشاغل و تجربیات دنیوی اطلاق می گردد، با وجود اینکه احتمال می رود آن علم -مورد نظر- جهل حقیقی باشد، چون درصد آمیخته شدن اشتباهات زیاد در آن بسیار است (و در آینده خود دانشمندان به اصلاح تجربیات گذشته بر می آیند)، و طبیعی است چون از جهد و کوشش بشری نشأت گرفته برخلاف علم شرعی که از جانب الله متعال است.

﴿ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴾

هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی گردد. قرآن فرو فرستاده الله است که با حکمت و ستوده است. (فصلت: 42)

﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾ (فاطر: 28)

تنها بندگان دانا و دانشمند، از الله، ترس آمیخته با تعظیم دارند.

افراد مذکور در این آیه شریفه همان علمای شریعت اسلامی هستند، کسانی که الله عزوجل را به درستی می شناسند، اما بسیاری از متخصصین رشته های چون هندسه، پزشکی و مخترعین که از منکرین الله بشمار می آیند و یا اینکه او را به درستی نمی شناسند، و اگر عده ای از آنان الله متعال را بشناسند، شناخت شان قاصر و محدود است، اما کسانی که نسبت به الله معرفت و شناخت حقیقی دارند، علمای شریعت اسلامی و ربانیون هستند ﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾ چون آنها الله عزوجل را با اسم ها و صفاتش می شناسند، از حقوقش آگاهند، این چنین شناختی از الله تنها با کسب علوم دنیوی بدست نمی آید، آنچه آنها به دست می آورند تنها توحید ربوبیت است، اما کسب و آگاهی از توحید الوهیت لازمه اش تحصیل علوم شرعی است.

مقصود بیان، و کشف ماهیت مدعیان علم است، آن دسته از افرادی که خود را همانند و همسان و مشابه علماء قرار می دهند در صورتی که از علم و دانش اندکی نیز در اختیار ندارند، آنها جاهل اند، و ضرر و مفسد این گونه افراد بر خودشان و بلاخص امت اسلامی بسیار زیاد است، زیرا که این گونه افراد بدون علم و دانش بر الله سخن نادرست نسبت می دهند، و مردمان بسیاری را به سبب جهالت شان گمراه می کنند، الله می فرماید:

﴿ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴾ (انعام: 144)

و چه کسی ظالم تر از کسی است که بر الله دروغ بزند تا مردمان را از روی جهل گمراه سازد؟

چنانچه گفته شده:

« یفسد الدنيا اربعة: نصف فقيه، و نصف نحوی، و نصف طبیب، و نصف متکلم، هذا یفسد البلدان، و هذا یفسد اللسان، و هذا یفسد الابدان، و هذا یفسد الاديان»

چهار نفراند که دنیا را به فساد و تباهی می کشانند: نیمه فقیه و نیمه نحوی و نیمه طبیب و نیمه سخنگوی (یعنی علم اندک و ناقصی دارند)، اولی اوضاع منطقه را با فتاوایش به تباهی می کشاند، دومی حلاوت زبان را از بین می برد، سومی جسم مردمان را بیمار می کند، چهارمی با سخنانش دین را تحریف و فاسد می کند.

وَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَصْلَ فِي أَوَّلِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ مِنْ قَوْلِهِ: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ قَبْلَ ذِكْرِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾، وَيَزِيدُهُ وُضُوحًا مَا صَرَّحَتْ بِهِ السُّنَّةُ فِي هَذَا الْكَلَامِ الْكَثِيرِ الْبَيِّنِ الْوَاضِحِ لِلْعَامِّيِّ الْبَلِيدِ

و الله متعال این اصل (بیان علم نافع) را در ابتدای سوره بقره از آیه 40 تا انتهای آیه 122 و قبل از تذکره ابراهیم - علیه السلام - بیان و واضح نموده است، این اصل همچنین با وضوح و توضیح بیشتر در سنت نبی اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - به شکلی مطرح شده که جای سوالی برای عامی ترین مردمان نمی گذارد.

شرح: الله - جل و علا - در سوره بقره آیات بسیاری را بر بنی اسرائیل نازل نموده است، به دلیل یادآوری بنی اسرائیل به نعمت های بسیاری که از جانب او به آنها عطا شده و به آنها دستور به اتباع و پیروی از محمد رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - داده است، کسی که بنی اسرائیل از نبوت و رسالت وی به واسطه بشارت انبیاء خودشان و کتبی که در اختیارشان بود غافل نبودند، در آیه ذیل به این مسئله اشاره می شود:

﴿ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ ﴾

ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمتی را که بر شما ارزانی داشته ام، و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما (که پاداش نیکو و بهشت برین است) وفا کنم. (بقره: 40)

و به آیه 123 و 124 ختم می گردد:

﴿ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴾

ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم، و این که من شما را بر جهانیان برتری دادم. (بقره: 122)

﴿ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ ﴾

و از (عذاب) روزی خود را در امان دارید که از دست کسی برای کس دیگری چیزی ساخته نیست، و به جای کسی همانند و بلاگردانی پذیرفته نمی گردد، و شفاعت و میانجیگری بدو سودی نمی رساند. (بقره: 123)

سپس الله از ابراهیم - علیه الصلاة والسلام - یاد می کند و می فرماید:

﴿ وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ ﴾ (بقره: 124)

(و به خاطر آورید) آن گاه را که پروردگار ابراهیم، او را با سخنانی بیازمود.

تمام این آیات از ابتدا تا انتهایشان در مورد قوم بنی اسرائیل است تا آنان را خاطرنشان سازد، به نعمت رسولانی که بر آنان آمده اند و کتبی که برایشان نازل شده است و اینکه بر ایشان در این زمان واجب است که به محمد رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - ایمان بیاورند.

بنی اسرائیل فرزندان یعقوب هستند، و اسرائیل اسم یعقوب - علیه السلام - می باشد، علت نامگذاری آنها به این خاطر بوده که از نسل یعقوب - علیه السلام - بوده اند و آنها نوادگان دوازده گانه یعقوب - علیه السلام - هستند، هر فرزندی از ایشان دارای نسل و

دودمان شد، و هر نسلی را « سبط » نام نهادند، به مانند عبارت « قبائل » که در میان عرب رواج دارد، الله تعالی می فرماید:

﴿ وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا ﴾ (اعراف: 160)

بنی اسرائیل را به دوازده قبیله و شاخه تقسیم کردیم.

آری، احادیث زیادی در این موضوع به قصد برانگیختن برای کسب علم و دانش و همچنین تشویق نمودن به آن، و نیز توضیح و بیان علم نافع و ضد آن روایت شده است، اگر به کتاب « جامع بیان العلم و فضله » نوشته حافظ ابن عبدالبر - رحمه الله - و دیگران از علماء مراجعه کنید، به اهمیت این مسئله پی خواهید برید.

ثُمَّ صَارَ هَذَا أَغْرَبَ الْأَشْيَاءِ، وَصَارَ الْعِلْمُ وَالْفِقْهُ هُوَ الْبِدْعَ وَالضَّلَالَاتِ، وَخِيَارُ مَا عِنْدَهُمْ لَبَسَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَصَارَ الْعِلْمُ الَّذِي فَرَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ وَمَدَحَهُ لَا يَتَفَوَّهُ بِهِ إِلَّا زَنْدِيقٌ أَوْ مَجْنُونٌ، وَصَارَ مَنْ أَنْكَرَهُ وَعَادَاهُ وَصَنَّفَ فِي التَّحْذِيرِ مِنْهُ وَالنَّهْيِ عَنْهُ هُوَ الْفَقِيهِ الْعَالِمِ.

با این وجود این اصل در حال حاضر از عجیب و غریب ترین مسائل به شمار می آید، و علم و فقه (به معنای حقیقی آن اکنون) به بدعت ها و گمراهی ها اطلاق می شود، و بهترین چیزی که این افراد از عهده آن بر می آیند پوشانیدن حق با باطل است، و اکنون (حسب باور این اشخاص) علمی که الله بر بندگانش فرض داشته و آن را مدح و ستایش نموده جز زندیق و دیوانه کسی دیگر آن را بر زبان نمی آورد! و افرادی که از این علم نافع انکار می کنند، دشمنی اش را می نمایند، و نوشته ها در تحذیر و نهی از آن به رشته تحریر در می آورد، فقیه و عالم به شمار می آیند.

شرح: علم و فقه در نزد بعضی از متاخرین به انجام بدعات و کسب گمراهی ها اطلاق می شود، چون آنها علم صحیحی که بر گرفته از کتاب الله و سنت رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم- باشد را ترک نموده و به سوی علمی بدین معنا رفته اند: «فلان شخص چنین گفته، فلان شخص چنان گفته!» و همچنین نشر حکایات و قصص بی

اصل و سند، به مانند سخنشان: «قبر فلانی فلان چیز را نفع می دهد!، فلان شخص گنبد فلان را در خواب چنین دیده!»، این سخنان، علم این دسته از افراد است، و یا اینکه به دنبال احادیث ساختگی و دروغین و از یاد رفته ای می روند که اهل علم از قدیم وضعیت جعلی شان را بیان کرده اند، با این حال این یاوه گویان آنها را با هوی و هوس خود صحیح قرار می دهند، و یا سندهای ساختگی برایشان می سازند، و می گویند: «این احادیث صحیح اند»، نیز این افراد از استناد به احادیث صحیح و ثابت آمده در بخاری و مسلم و سنن اربعة و مسانید معتبر دوری می کنند، آنها این کتب و احادیث صحیح را به این دلیل ترک می کنند چون به صلاح باورشان نیست.

واجب است بین حق و باطل تمییز قائل شد، و بین شان حدودی ایجاد شود، اما اگر میانش اختلاط شکل گیرد، این تلبیس و خیانت و تدلیس بر مردمان است.

این علم ناب با باورها و اندیشه هایی که این عده به آن قائل اند مخالفت دارد، پس در نزد این عده علمی که الله از آن و اهلش تمجید و ثنا و ستایش نموده جهل به حساب می آید، و هر کس به این علم دعوت بدهد و از آن سخن بگوید از جانب این افراد مجنون خوانده می شود، چون این افراد می گویند: این علمی که الله فرض قرار داده مردم را دچار تغییر می کند، و دین پدران و اجدادشان را دچار تحول می سازد.

هر کس در تحذیر از این علم نافع چیزی بنویسد و علم مذموم این عده را ستایش کند و آن را میان مردم منتشر سازد در موردش می گویند: «این مرد فقیه است، این مرد عالم است»، اما کسی که علم صحیح و نافع را نشر دهد، درباره اش می گویند: «این صلاحیت ندارد!، جاهل است، می خواهد میان مردم تفرقه ایجاد کند، ما تجمع و وحدت می خواهیم و از تفرقه بی زاریم!»، مرادشان همان اجتماع بر باطل است، و نیز می گویند: «ما جدایی که بر اساس تمییز بین حق و باطل صورت گیرد، و پاک و خبیث از یکدیگر شناخته شوند را نمی خواهیم!»، این ادعای نادرست محال است، چون اجتماع و وحدت بر باطل امکان ندارد، بلکه اجتماع و تجمع تنها بر حق صورت می گیرد، چنانچه شاعر گفته: اذا ما الجرح رم علی فساد ... تبین فیه اهمال الطیب

اصل پنجم:

بَيَّانُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَتَفْرِيقُهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْمُتَشَبِّهِينَ بِهِمْ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ الْمُنَافِقِينَ وَالْفُجَّارِ، وَيَكْفِي فِي هَذَا آيَةٌ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ، وَهِيَ قَوْلُهُ: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ الآية

بیان الله سبحانه و تعالی در مورد اولیاء اش، و جدایی میانشان و میان مُدعیان دروغین محبت الله از جمله: دشمنان الله، و منافقین، و فجار، در این مورد یک آیه در سوره آل عمران کفایت می کند و آن آیه شریفه ذیل است:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران: 31)

بگو: اگر الله را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد

شرح: آری این اصل بزرگیست، و محتوایش جدایی بین دوستان الله و دوستان و محبان شیطان است، چون اهل باطل عادت بر این دارند که دوستان شیطان را در جای اولیاء و محبین الله - سبحانه و تعالی- بنشانند. این عمل شان نیرنگ و پنهان کردن حقیقت بر مردم است، به همین علت شیخ الاسلام ابن تیمه - رحمه الله - کتاب نافع و مفیدی به اسم «الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان» تصنیف نموده اند، الله سبحانه دربارهٔ دوستدارانش می فرماید:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (یونس: 62)

هان! بیگمان دوستان الله ترسی بر آنان نیست و غمگین نمی گردند.

سپس اوصاف شان را با این کلام پاکش بیان نمودند:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ (یونس: 63)

(دوستان الله) کسانی که ایمان آورده اند و تقوا پیشه کرده اند.

افرادی با این اوصاف دوستان و محبان الله هستند، آنان دارای ایمان و تقوی می باشند، هر دو را کسب نموده اند، و نیز دارای علم سودمند و عمل صالح اند، به تحقیق این افراد اولیاء الله هستند، نه آن کسانی که از شریعت خارج شدند و دین را تغییر دادند، و به سوی عبادت قبور و گنبدها دعوت می دهند، این افراد ولی و دوستان شیطان اند، ولی و محب الله، ساحر و کاهن و خرافی نیست که برای مردم اعمال غیر طبیعی و افسون شده انجام دهد، سپس بگوید: « این کرامات است! »، در حالی که به حقیقت این اعمال خرق عادت شیطانی بیش نیستند.

محبت الله از بزرگترین و مهمترین انواع عبادات است، و علامت و نشانه محبت الله اتباع از رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم- می باشد، پس کسی که از ایشان پیروی نمی کند ولی و محب الله نیست، و الله را دوست ندارد و در محبتش صادق نیست، این افراد کم عقل نادان می گویند: « کسی ولی الله نمی شود مگر بعد از خروج و اطاعت از فرامین و اوامر رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم-! »، پس در نتیجه نزد این افراد ولایتی وجود دارد که با خروج از پیروی پیامبرمان حاصل می گردد و با تکیه بر خرافات و بدعات به کمال می رسد، این ولایت در نزد چنین افرادی است.

آنها می گویند: « ما الله را عبادت می کنیم چون دوستش می داریم، او را به خاطر ترس مان از آتش جهنم و طمع دخول به بهشت عبادت نمی کنیم، تنها به این خاطر او را عبادت می کنیم که ذاتش را دوست می داریم. »

به آنها گفته می شود: « الله را به طریق و روش چه کسی دوست می دارید؟ آیا الله سبحانه را به طریقه رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم- دوست می دارید، یا به شیوه فرد دیگری؟! همانا کسی الله متعال را دوست نمی دارد مگر اینکه از رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم- اتباع نماید، این حد فاصل بین دوستان الله (اولیاء الرحمن) و دوستان شیطان (اولیاء الشیطان) است. »

وَأَيَّةٌ فِي سُورَةِ الْمَائِدَةِ وَهِيَ قَوْلُهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ الْآيَةَ، وَأَيَّةٌ فِي يُونُسَ وَهِيَ قَوْلُهُ: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (62) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾.

و آیه ای در سوره مائده، و آن فرموده ذیل است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾

ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد الله جمعیتی را خواهد آورد که الله دوستشان می دارد و آنان هم الله را دوست می دارند.
(مائده: 54)

و آیه ای در سوره یونس، و آن فرموده ذیل است:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾

هان! بیگمان دوستان الله ترسی بر آنان نیست و غمگین نمی گردند. (دوستان الله) کسانیند که ایمان آورده اند و تقوا پیشه کرده اند.
(یونس: 62 و 63)

شرح: این صفات اولیاء الله است، آنان الله را دوست دارند و نیز الله سبحانه آنها را دوست می دارد، و این افراد اینگونه هستند:

﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (مائده: 54)

نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند.

یعنی: مؤمنین و اهل ایمان را دوست دارند، و در وجودشان محبتی برای اهل ایمان نهفته است، و آنان از مشرکین بغض و برائت دارند:

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ

وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (مائده: 54)

در راه الله جهاد می کنند و به تلاش می ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای (در اطاعت از فرمان الله) هراسی به خود راه نمی دهند. این هم فضل الله است (که کسی

دارای چنین اوصافی باشد)؛ الله آن را به هرکس که بخواهد عطاء می کند. و الله دارای فضل فراوان و آگاه است.

این چهار صفت از صفات دوستان الله می باشند، و اما کسانی که به عبادت غیر الله تشویق و دستور می دهند، و اموات داخل قبور و گنبدها را فرا می خوانند، و خوارق شیطانی را کراماتی از جانب الله نام می گزارند، این ها صفات دشمنان الله است.

پس شما از این سه آیه شریفه صفات اولیاء الله را اخذ می کنید، آیه اول در سوره آل عمران، آیه دوم در سوره مائده، و آیه سوم در سوره یونس، این ها صفات دوستان و اولیاء الله هستند، هر کس به این صفات مزین شود پس او از اولیاء و دوستان الله مهربان خواهد بود، و هر کس به ضدشان مبتلاء گردد پس او - حتما - ولی و دوست شیطان است.



ثُمَّ صَارَ الْأَمْرُ عِنْدَ اللَّهِ أَكْثَرَ مَنْ يَدْعِي الْعِلْمَ وَأَنَّهُ مِنْ هُدَاةِ الْخَلْقِ وَحِفَاطِ الشَّرْعِ إِلَى أَنَّ الْأَوْلِيَاءَ لَا بُدَّ فِيهِمْ مِنْ تَرْكِ اتِّبَاعِ الرُّسُلِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ فَلَيْسَ مِنْهُمْ، وَلَا بُدَّ مِنْ تَرْكِ الْجِهَادِ فَمَنْ جَاهَدَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ، وَلَا بُدَّ مِنْ تَرْكِ الْإِيمَانِ وَالتَّقْوَى فَمَنْ تَعَهَّدَ بِالْإِيمَانِ وَالتَّقْوَى فَلَيْسَ مِنْهُمْ، يَا رَبَّنَا نَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ.

اما متأسفانه وضعيت در نزد عده بسيارى كه ادعاى علم و اينكه از حفاظ شريعت و هدايت يافتگان خلق هستند به جايى رسيده كه از لايدها و ضروريات اولياء الله بودن ترك اتباع از رسولان الله است، و هر كس از آنان (پيامبران) پيروي نمود درنتيجه از اين افراد (مدعيان علم و دانش و حفاظ شريعت) نيست. مى گويند: جهاد (قتال) بايد ترك شود پس هر كس جهاد نمود پس از اين افراد مذكور نيست، و مى گويند: بايد از ايمان و تقوى دورى شود، و هر كس به اين دو متعهد شد پس از اين افراد نيست،

شيخ محمد - رحمه الله - مى گويد: اى رب و خالق ما، از تو عفو و عافيت طلب مى كنيم، بيگمان تو شنونده دعائى (و پذيرنده تمنائى).

شرح: اگر كسى از چهار چوب شريعت خارج شود، در نزد آنها به چنين فردى گفته مى شود: « اين عارف است، به الله رسيده، او حاجتى به پيروي نمودن از رسول - صلى الله عليه وآله وسلم - ندارد، از الله مستقيماً هر آنچه بخواهد مى گيرد. »

مى گويند: « شما دينتان را از سلسله افراد مرده (اسانيد) مى گيرد، و ما دينمان را از زنده اى كه هرگز نمى ميرد اخذ مى كنيم، به ادعاى شان آنها احكام خود را مستقيماً از الله متعال مى گيرند. »

به اين شكل هر كس از رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - چيزى گرفت، او در نزد اينچنين افرادى از اولياء و محبان الله نيست، و هرگز در نزدشان كسى ولى خوانده نمى شود مگر اينكه از اطاعت رسول - صلى الله عليه وآله وسلم - بيرون بيايد.

در نزد متاخرین و معاصرین کسی ولی نخواهد بود مگر اینکه بر قبرش گنبد و مسجدی ساخته شود، اما میتی که بر طبق سنت خاک شده باشد و بر روی آن چنین چیزهایی قرار نگیرد در نزد این افراد ولی و محب الله محسوب نمی شود هر چند این میت از بهترین مردمان باشد.

همچنین از خصوصیات ظاهری یک ولی الله در نزد این افراد لباس خاصی است که او بر تن دارد، او می بایست عمامه و پیراهن خاص به خودش را بر تن کند تا ولی خوانده شود.

امام ابن قیم -رحمه الله- می گوید: برای اولیاء الله علائم و نشانه های ظاهری وجود ندارد که آنها را از سایر مردم متمایز سازد، بلکه هیئت آنان مانند مردمان دیگر است و کسی از این لحاظ (ظاهرشان) قادر به شناخت آنها نیست، و رسول الله -صلی الله علیه وآله وسلم- در این مورد می فرماید:

«رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ مَدْفُوعٍ بِالْأَبْوَابِ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَهُ»

چه بسا شخص ژولیده موی و غبارآلود و رانده شده کنار دروازه ها وجود دارد که اگر الله سبحانه را سوگند دهد، الله سوگندش را اجابت می فرماید.

صفات اولیاء الله چنین است، آنها قصد اظهار کمالات و نیکی هایشان را ندارند، بلکه در صدد اخفاء و پنهان داشتن شان برای بدست آوردن اخلاص در عبادت هستند. به این ترتیب از صفات اولیاء الله، تواضع و پنهان نمودن نیکی ها و عدم اظهارشان در اجتماع است.

اصل ششم:

رَدُّ الشُّبْهَةِ الَّتِي وَضَعَهَا الشَّيْطَانُ فِي تَرْكِ الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ وَاتِّبَاعِ الآرَاءِ وَالْأَهْوَاءِ الْمُتَفَرِّقَةِ الْمُخْتَلِفَةِ،
وَهِيَ أَنَّ الْقُرْآنَ وَالسُّنَّةَ لَا يَعْرِفُهُمَا إِلَّا الْمُجْتَهِدُ الْمُطْلَقُ

رد شبهه ای که شیطان برای ترکِ و دوری مردم از قرآن و سنت و پیروی از آراء و نظرات مختلف و متفاوت ایجاد نموده و این شبهه چنین است که: قرآن و سنت را جز مجتهد مطلق کسی دیگر نمی فهمد.

شرح: این اصل آخر است و از اهمیت بسیاری برخوردار می باشد و معنایش اینگونه است که عده ای می گویند: « معانی قرآن و سنت را نمی توانیم درک کنیم، و امکانش نیز برایمان مقدور نیست، و این علوم را جز علمای بزرگ کسی دیگر قادر به یادگیری شان نیست! »

در جواب این عده گفته می شود: « در قرآن کریم مسائل واضحی وجود دارد که مردم عامی و افراد تحصیل کرده هر دو به سادگی قادر به فهمیدن شان هستند، به خاطر این مسائل بوده که حجت بر خلق اقامه گردیده، و نیز در قرآن مسائلی مطرح شده که فقط علماء از مراد و معانی آنها آگاهند، و همچنین در قرآن مسائلی مطرح شده که فقط الله سبحانه از معنای آنها با خبر است. »

آری، در قرآن و سنت مسائلی وجود دارد که - شاید- تنها مجتهد مطلق از حقیقت معانی شان اطلاع پیدا کند، اما مسائل بسیاری نیز در آن مطرح شده که مردم عادی به راحتی آن را می فهمند، همچنین دانش آموزانی که مقدار اندکی مطالعه دارند به معنای حقیقی آن دست پیدا می کنند، مانند این آیاتِ الله متعال:

﴿ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ﴾ (نساء: 36)

(تنها) الله را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید .

﴿ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ﴾

بیگمان هر کس انبازی برای الله قرار دهد، الله بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او آتش است .
(مائده: 372)

﴿ وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴾ (اسراء: 32)

و به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است.

﴿ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ ﴾ (مائده : 3)

بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار

﴿ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ﴾ (نور: 30)

(ای پیغمبر !) به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را فرو گیرند، و عورت‌های خویشان را مصون دارند.

این مسائل برای همه واضح هستند، و مردم عادی تا آن را بشنوند معنا و مرادشان را می فهمند.



وَالْمُجْتَهِدُ هُوَ الْمُؤْصَفُ بِكَذَا وَكَذَا أَوْ صَافًا لَعَلَّهَا لَا تُوجَدُ تَامَّةً فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ

و اوصاف مجتهد مطلق در نزدشان چنان است که احتمالاً به طور کامل در ابوبکر صدیق و عمر فاروق پیدا نمی شود.

شرح: افراد مد نظر شیخ -رحمه الله- برای مجتهد مطلق شروطی قائلند که احتمالاً به طور کامل در بهترین مردمان به مانند ابوبکر صدیق و عمر فاروق پیدا نمی شوند، و آنها این شروط را بر طبق میل شان بدون دلیل و حجت وضع نموده اند.
الله متعال می گویند:

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ ﴾ (نساء: 82)

آیا درباره قرآن نمی اندیشند

این خطاب برای عموم مسلمین است، هر کس از قرآن به اندازه آنچه که الله برای او میسر نموده می فهمد، مردم عادی، دانش آموختگان، و علمای ربانی هر کدام به نوبه خود به اندازه استطاعت شان از کلام الله می فهمند.

﴿ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا ﴾ (رعد: 17)

الله از آسمان، آب فرو می باراند و دره ها و رودخانه ها هر یک به اندازه گنجایش خویش در خود می گنجانند.

(طبق این آیه) هر قسمتی از زمین به گنجایش و ظرفیتش از آب سیل بر می دارد، علم نیز این چنین است و الله آن را بر ما نازل فرموده، و قلب بنی آدم به اندازه توان و قدرتش از آن استفاده می نماید، قلب فرد عادی، قلب دانش آموزان عادی، قلب عالم دین، و قلب اکابر علما و راسخین در علوم شریعت هر کدام به اندازه ای از این رحمت الهی سیراب می شوند، به اندازه آن مقدار فهمی که الله متعال به آنها عطا نموده است.

اما این ادعا که جز مجتهد مطلق هیچ کس از قرآن - کلام الله - چیزی نمی فهمد، باور و پندار نادرست و اشتباهی است.

می گویند: « یادگیری و فهم صحیح قرآن از جمله تکالیفی است که هر کس استطاعت به جا آوردن آن را ندارد. »

جواب ما این است: شروطی که علماء برای یک مجتهد مطلق ذکر نمودند و اینچنین ادعان داشته اند که باید این شروط در فلان عالم یا مفتی متوفر شود بر این مبنا نبوده که هر کس چنین شروطی در او شکل نگرفت از تدبیر در قرآن و استفاده از آیات الله محروم شود! و نیز بر این منوال نبوده که تنها افرادی که به این درجات رسیده اند به تدبیر در آیات الهی بپردازند، و ما بقی از آن محروم بمانند!

و از جانب دیگر باید گفت: این شروط برای استنباط در احکام و معانی غامض و پیچیده وضع شده نه برای فهمیدن مسائل واضحی چون توحید و شرک و یا واجبات و محرمات آشکاری که نیازی به توضیح دادن آنان نیست.



فَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْإِنْسَانُ كَذَلِكَ فَلْيُعْرِضْ عَنْهَا فَرَضًا حَتَّى لَا شَكَّ وَلَا إِشْكَالَ فِيهِ، وَمَنْ طَلَبَ
الْهُدَى مِنْهَا فَهُوَ إِمَّا زَنْدِيقٌ وَإِمَّا مَجْنُونٌ؛ لِأَجْلِ صُعُوبَةِ فَهْمِهَا!

فَسُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ كَمْ بَيَّنَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ شَرْعًا وَقَدْرًا خَلْقًا وَأَمْرًا فِي رَدِّ هَذِهِ الشُّبُهَةِ الْمَلْعُونَةِ
مِنْ وَجْهِ شَتَّى بَلَغَتْ إِلَى حَدِّ الضَّرُورِيَّاتِ الْعَامَّةِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: ﴿ لَقَدْ حَقَّ
الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾ (7) إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ
مُقْمَحُونَ ﴿8﴾ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿9﴾
وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿10﴾ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ
بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿﴾. آخِرُهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا
مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ، وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

و هر کس این اوصاف را نداشت، بر او واجب است از آنها (قرآن و سنت) اعراض کند، و هر
کس به دنبال هدایت در آنها (قرآن و سنت) برآید، چنین شخصی زندیق و مجنون است، به
خاطر دشواری فهم و معنی شان،

و سبحان الله و بحمده! چقدر الله سبحان در رد این شبهه ملعون از وجوه متعدد آیاتش را
بیان نموده تا اینکه به حد لابهایی رسیده که همه باید نسبت به آن آگاهی داشته باشند:

﴿ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (اعراف: 187)

ولیکن بیشتر مردمان نمی دانند.

﴿ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى
الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ

لَا يُبْصِرُونَ وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ
وَوَخَّيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشَّرَهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿﴾
(يس: 7 تا 11)

سخن درباره بیشتر آنان به حقیقت پیوسته است ، و آنان دیگر ایمان نمی آورند. ما به گردنهایشان غلهائی می اندازیم که تا چانه هایشان می رسد و سرهای ایشان (بر اثر آن) رو به بالا نگاه داشته می شود. ما در پیش روی آنان سدی، و در پشت سر ایشان سدی قرار داده ایم و بدین وسیله جلو چشمان ایشان را گرفته ایم و دیگر نمی بینند. چه آنان را بترسانی و چه ایشان را نترسانی، برایشان یکسان است ایمان نمی آورند. تو تنها کسی را می ترسانی (و با بیم دادنت بدو سود می رسانی) که از قرآن پیروی کند، و پنهانی از (الله) مهربان هراس داشته باش . چنین کسی را به گذشت و پاداش ارزشمندی مژده بده.

شرح: این آیات در رد معارضین تدبیر در کلام الله - سبحانه و تعالی- و سخنان رسولش - صلی الله علیه وآله وسلم- آمده، و در آخر این آیات الله متعال بر عده ای منت نهاده و تفضل نموده و آنها ﴿ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَوَخَّيَ الرَّحْمَنَ ﴾ هستند، این مثل و پندی برای این دو گروه است.

شیخ -رحمه الله- این رساله را همان گونه که با حمد و ثناء الله - سبحانه و تعالی- آغاز کرده بودند، همانگونه نیز به اتمام رسانیدند، این اسلوب در تالیف و تعلیم از بهترین محاسن و خوبی های آن است.

و الصلاة و السلام علی رسولہ معلم الخیر و الداعی الی الله، صلی الله علیه و علی آله و صحبه و من اهتدی بهدیه و سار علی نهجه و تمسک بستته الی یوم الدین. و الحمد لله رب العالمین.

فهرست

3	مقدمه مترجم
15	مقدمه مؤلف
19	اصل (1)
26	اصل (2)
36	اصل (3)
39	اصل (4)
45	اصل (5)
51	اصل (6)

